

تابستان ۳۷۵۲ زرتشتی ۱۳۹۳ خورشیدی
نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا
سال سی و یکم شماره ۱۷۰



نشریه خجسته باد



پهره‌نما

آشکده آذرگشپ فرور از سیما مهرآذر

- . اوستا و شاهنامه برای بازسازی تاریخ ایران باستان
- . دکتر اسفندیار یگانگی
- . جشن تیرگان
- . زنان دربار اشکانی

اوستا و شاهنامه برای بازسازی تاریخ ایران باستان

بخش پایانی

دکتر علی اکبر جعفری

گشتاسب و زرتشت

با آمدن گشتاسب بر سر کار ما گذشته از اوستا سرچشمه های دیگر داریم که از آنها می توان سود جست . آنها به پهلوی و عربی و پارسی هستند اما خود همین چندین بودن سرچشمه ها انگیزه ی آن شده که گزارشهای گوناگون و جور واجور را پیش خود داشته باشیم و باید آنها را بیش از پیش بررسی کنیم .

فردوسی در شاهنامه خود داستان آمدن زرتشت را خود نمی گوید و دست به دامن دقتی می شود باشد که انگیزه اش این بود که دشمنان فردوسی را رافضی و شیعی می خواندند و این در زمانی بود که بیشتر مردم مسلمان ایران ، بویژه فرمانروایان ، اهل سنت و جماعت بودند . فردوسی نمی خواست که بهانه ی تازه و بیمناکتری را به دست بدخواهان بدهد . او بهتر دانست که این داستان را از زبان زرتشتی و آنهم پس از مرگ ناگوار او بازگو نماید . دقتی می گوید :

چون گشتاسب بر شد به تخت پدر
که فر پدر داشت و بخت پدر
بسر بر نهاد آن پدر داده تاج
که زینده باشد به آزاده تاج
.....

چو گیتی بر آن شاه به راست شد
فریدون دیگر همی خواست شد
گزینش بدادند شاهان همه
بیستش دل نیکخواهان همه
.....

چو یک چند گاهی برآور برین
درختی پدید آمد اندر زمین
از ایوان گشتاسب تا پیش کاخ
درختی گشن بیخ بسیار شاخ
همه برگ او پند و بارش خرد
کسی کز چنو بر خورد کی مرد
خجسته پی و نام او زردهشت
که اهریمن بد کنش را بکشت
به شاه جهان گفت پیغمبرم
ترا سوی یزدان همی رهبرم
.....

جهاندار گوید که بپذیر دین
نگه کن بر این آسمان و زمین
که بی خاک و آبش برآورده ام
نگه کن بدو تا که چون کرده ام
نگر تا تواند چنین کرد کس
مگر من که هستم جهاندار وبس
از ایدون که دانی که من کردم این
مرا خواند باید جهان آفرین
ز گوینده بپذیر به دین او
بیاموز ازو راه و آیین او
نگر تا چه گوید بر آن کار کن
خرد برگزین این جهان خوار کن
بیاموز آیین و دین بهی
که بی دین همی خوب ناید شهی
چو بشنید از و شاه به دین به
بپذیرفت از و راه و آیین به
.....
سران بزرگان و دانشوران

پزشکان و دانا و کنداوران
همه سوی شاه زمین آمدند
ببستند هیکل به دین آمدند
.....
پس آزاده گشتاسب بر شد بگاه
فرستاد هر سوی کشور سپاه
پراکنده گرد جهان موبدان
به آیین نهاد آذرین گنبدان
فرستاد هر سو به کشور پیام
که چون سرو کشمیر به گیتی کدام
ز مینو فرستاد زی من خدای
مرا گفت از اینجا به مینو برآی
کنون هر که این پند من بشنوید
پیاده سوی سرو کشمیر روید
بگیرید یکسر ره زردهشت
به سوی بت چین بر آرید پشت
به نام و فر شاه ایرانیان
ببندید کشتی همه بر میان

به آیین پیشینیان منگرید
به دین ساهیه سرو بن بنگرید
سوی گنبد آذر آرید روی
به فرمان پیغمبر راست گوی
پراکنده فرمانش اندر جهان
سوی نامداران و سوی مهان
همه تاجداران به فرمان او
سوی سرو کشمیر نهادند روی
پرستکده گشت از آن سان بهشت
ببست انر او دیو را زردهشت

همه پی پذیرند جز ارجاسب تورانی و برای
همین جنگ میان یزدان پرستان و بت
پرستان آغاز می گردد . سپاه ارجاسب بسی
از جوانان ارجمند ایرانی بویژه زریر برادر
گشتاسب را به خون می غلتاند . سرانجام
اسفندیار با برادران خود به سپاه شاه می
پیوندد و

از ایشان بکشتند چندان سپاه
کز آن تنگ شد جای آوردگاه

چنان خون همی رفت بر در و دشت
کزین آسیاها به خون در بگشت

ارجاسب می گریزد و سپاهش جنگ افزار
بر زمین می اندازد و سر می سپارند .
اسفندیار همه را می بخشد گشتاسب به
بلخ پایتخت خود بر می گردد و فرزند پیروز
خود را به روم و هندوستان می فرستد تا
مردمان آنجای

چو آگه شدند از نکو دین اوی
گرفتند از و راه و آیین اوی

همه نامه کردند زی شهریار
که ما دین گرفتیم ز اسفندیار
بستیم کشتی و او باژ کاست
کنونت نباید ز ما بانه خواست

پیروزی های پیاپی اسفندیار انگیزه ی
رشک یکی از خویشان شاه به نام گرزم
می شود و او از اسفندیار نزد شاه بدگویی
می کند و سرانجام شاه فرزند را در دژی
بند می کند . زمانی می گذرد . گشتاسب
آهنگ سیستان می کند و در آنجا میهمان
رستم زال می باشد و او

ابا پیر دستان که بودش پدر
ابا مهتران و سران سر بسر
براه آوریدند رامشگران
ابا رودها از کران تا کران
به شادی پذیره بدنش به ماه
از آن شادمان گشت فرخنده شاه
به زابلش بردند مهمان خویش
همه بنده وار ایستاده به پیش
چو استاد کشتی بیاموختند
ببستند و آتش بر افروختند
برآورد برین میهمانی دو سال
همی خورد گشتاسب با پور زال

در این میان ارجاسب آگاه می گردد که

به بلخ اندرون جز که لهراسب شاه
نمانده است از ایرانیان وز سپاه
مگر هفتصد مرد آذر پرست
همه پیش آذر بر آورده دست
.....

بدانید گفتا که گشتاسب شاه
سوی سیستان رفت خود با سپاه
به زابل نشست با لشکرش
سواری نه اندر همه کشورش
کنون است هنگام کین خواستن
بباید بسب لشگر آراستن
.....

همین که داستان بدینجا می رسد فردوسی
سخن دقیقی را می برد و او را برای سستی
-ی سخن نکوهش می کند و روی به
نوشته یی کهن می کند که پر از داستان و
به نثر می باشد او از روی نوشته داستان را
دنبال می کند .

ارجاسب به بلخ می تازد و در این میان
یکی از زنان گشتاسب می تواند جان در
برد و خود را به شاه رساند و او را آگاه
سازد که

شهنشاه لهراسب در پیش بلخ
بکشتند و شد روز را تار و تلخ
و ز آنجا به نوش آذر اندر شدند
رد و هیرید را همه سر زدند
ز خونشان فروزنده آتش بمرد
چنین بد کنش خوار نتوان شمرد
بردند بسی دخترانت اسیر
چنین کار دشخوار آسان مگیر

گشتاسب بیدرنگ به بلخ لشگر می کشد
اما از ارجاسب شکست می خورد و ناچار
دست به دامن فرزند در بند می کند . او
می آید و بر دشمن چنان می تازد که
ارجاسب باز جز گریز راهی نمی بیند و
سپاه خود راهشته ، خود و ویژگیان را از
میدان بیرون می راند . باز توراتیان جنگ

افزار را فرو نهاده درخواست بخشش می
کنند و اسفندیار می پذیرد .
اما گشتاسب کین پدر ، برادران و فرزندان
را می خواهد . پس اسفندیار را به جنگ
ارجاسب گریز پا می فرستد .

در اینجا فردوسی از هفت خوان اسفندیار
می گوید و خود را چون بازرگانی به دژ می
رساند و در بزمی همه سران ارجاسب را
سست می کند . وانگاه با پیام آتش و دود
برادر خود پشوتن را می خواند تا با لشکر
به دژ بتازند . ایرانیان می تازند و اسفندیار
با بیست دلیر به درگاه ارجاسب می آید و او
را می کشد و سپاهش را تارو مار می کند .

اسفندیار نزد پدر می آید و از او تاج و تختی
را می خواهد که زبان داده بود ولی پدر
بجای تخت او را به زابل می فرستد تا با زور
رستم را بند بسته بیاورد . اسفندیار نخست
فرزند خود بهمن را می فرستد و سپس
خودش می رود که رستم را بدهد تا او
آماده شود و دست بسته نزد شاه بیاید . او
نمی پذیرد . اسفندیار و رستم به خود ستایی
و بدگویی می پردازند تا کار به جنگ می
رسد . اسفندیار برتری نشان می دهد ولی
رستم با یاری سیمرغ آن رویین تن را کور
و بیکار می گرداند . کشته شدن اسفندیار
همان ، کشته شدن رستم به دست برادر
همان و بخشیدن گشتاسب تخت و تاج را
به نوه ی خود بهمن همان .

با رفتن بهمن و برتخت نشستن دخترش
همای و زادن همای فرزندی را که چون
((کرشنای)) هندی و ((موسی)) سامی
، به آب می اندازد و نامش را برای همین
((داراب)) می نهند ، داستان به داریوش
هخامنشی می رسد و دیگر از اوستا دور
می شویم و باید نوشتار خود را به پایان
برسانیم . تنها چند نکته یی را یاد می کنیم
و نتیجه می گیریم .

چنانچه داستان گشتاسب و زرتشت را که
از دقیقی و فردوسی در شاهنامه مانده و
از نوشته های پهلوی سرچشمه گرفته با

اوستا بسنجیم ، خواهیم دریافت که این دو سر چشمه بسی از هم جدا می باشند . در گاتها و فرورین یشت و زامیاد یشت گشتاسب شاه دلیر و دانایی است که پیام خدایی زرتشت را می شنود ، می پذیرد و با جان و دل در گسترش دین بهی می کوشد و کشور را آباد می گرداند .

یکی از نوشته های پهلوی نشان می دهد که گشتاسب پیش از زرتشتی شدن مرد جنگجو و خون ریزی بود ولی دین بهی او را سراسر دیگرگون ساخت و آن یک مرد سازنده و برازنده گردید . جنگ های گشتاسب و یارانش با دیگران همه پیش از پذیرفتن دین بهی بوده و هیچکدام برای گسترش دین نبوده است .

در جنگی که به گفته ی دقیقی در میان گشتاسب و ارجاسب رخ داده ، نام و نشانی از زرتشت دیده نمی شود . در شاهنامه روشن است که جنگ دینی نیست و تنها و تنها برای کین خواهی ی لهراسب و برادران گشتاسب که کشته شده بودند ، انجام گرفت . همچنان در ((یادگار زیران)) به زبان پهلوی ، زرتشت در آن جنگ خانمان سوز نقشی ندارد . آن پندار که زرتشت در آن کشته گشت ، نیز در شاهنامه نیست . آن لهراسب است و به گفته ی دقیقی ((هفتصد مرد آذر پرست)) و یا به گفته ی فردوسی ((هشتاد مرد)) که همه در آتشکده ی بلخ به خون می غلتند و نه زرتشت . هیچ کدام از نوشته های پهلوی و پارسی که زندگی نامه ی زرتشت را دارند از کشته شدن زرتشت سخن نمی گوید . دقیقی در این باره خاموش است .

داستان کشته شدن زرتشت از ساخته و پرداخته های آذر کیوان دساتیری است که در زمان اکبر شاه تیموری دنبال نام و نشان از ایران به هند رفت و آن را در آنجا نیافت . این داستان چون افزوده یی و در پایان داستان زرتشت و بیرون از گفتار در دبستان المذهب آمده است که آن را

افروزی و دیگر نیازهای زندگانی تا زمان هخامنشیان بازسازی کنیم و این تاریخی خواهد بود که از یک سوی رنگ افسانه یا داستان و آنهم دینی نخواهد داشت و از سوی بسی راست و درست خواهد بود . و چنانچه دامنه ی پژوهش خود را گسترش بدهیم و اوستا و شاهنامه بسنده نکنیم و نوشته های سنسکریت ، پهلوی ، آرامی، ارمنی ، تازی و پارسی و جز آن و به سنگ نوشته های آشوری ، بابلی ، ایلامی، هخامنشی ، اشکانی و ساسانی نگاه کنیم و از باستان شناسی و مردم شناسی یاری بگیریم ، هر آینه تاریخ بسیار روشنی را از دورنمای ایران باستان بازسازی خواهیم کرد و آنگاه خواهد بود که هم خود را بهتر شناخته ایم و هم نکته یی دریافته ایم که ایران ما چه بهره یی در پیشرفت جهان داشته است .

یکی از پیروان آذر کیوان نوشته . پس از سنجش و بررسی ی همه ی گفتارها درباره ی گشتاسب ، چنان می -توان گفت که او فرزند لهراسب یا بهتر بگویی ارونند اسب (ائوروت اسپ) بود و مانند همه ی شاهان کیانی ، شاه سخنور سخن سنج ، نامور و دلیر و توانا بود و در آغاز مانند دیگر ایرانیان چند خدا پرست بود و به نامشان قربانی های خونین پیشکش می کرد . او برای گشایش سرزمین های نو گسترش مرزهای کشور نبردها کرد و خون ها ریخت اما پس از گفتگوی دوساله با زرتشت و پذیرفتن دین بهی از جنگ دست کشید و به گسترش دین و آبادی ی کشور کوشید . فرزندان وی بویژه اسفندیار ، دربار بازی را کنار گذاشته به سفر دور و دراز رفته ، مردم را به دین نوین خواندند . اوستا از هیچ جنگ دینی ی زرتشتی یاد نمی کند و در درازای تاریخ زرتشتی ، شاهان زرتشتی برای دین هرگز لشکر کشی نکرده اند . باید گفت در آیین زرتشتی واژه یی چون جهاد یا جنگ صلیبی نیست . آن دینی است که ((یوغ را برمی اندازد ، جنگ افزار را فرو می نهد ، آزادگی بخش است و راستین)) .

ما در این نوشتار ، نگاهی تند و تیز به همانندی های و جدایی های اوستا و شاهنامه کردیم . باید به یادداشت این دو نامه ، از یک دیگر کما بیش ۲۵۰۰ سال دور می باشند اما می بینیم که با یاری -ی هر دو ما نیک می توانیم تاریخ خود را از غار نشینی انسان ، دوره ی سنگی و چقماقی ، به دریافت های تازه چون آتش

- مرکز زرتشتیان کالیفرنیا از
- همه کسانی که برای این مرکز
- یا نشریه های آن ، نامه و نوشتار
- می فرستند در خواست می کند
- که برای نوشتن ، دستور زبان
- پارسی و واژگان پارسی را بکار
- گیرند و از بکار بردن واژه های
- عربی و یا دیگر واژگان بیگانه
- بپرهیزند .





پیشینه شخصی

اسفندیار بهرام یگانگی

خود به تنهایی یک بنیاد ، بنیاد دهشمندی
مرد بزرگی که با خنده اش ، به دل حاضران
گرمی و اشتیاق می بخشید

نوشته دکتر خسرو اسفندیار مهرپر

ویرایش دکتر مهرپر زین جمشید سروشیان

انستیتو آموزشی زرتشتی وهومن

برگردان به فارسی از هومن کلانتری

این خانواده اصیل ایرانی دارای یک وابستگی عمیق به دین بهی بودند و اسفندیار جوان در کنار دو برادرش اردشیر و جمشید و خواهرانشان فرنگیس ، مهربانو در محیطی آکنده از باور و ایمان زرتشتی پرورش یافت . سالها بعد ، دکتر اسفندیار یگانگی به این موضوع اشاره می کند که چگونه والدین او از سنین کودکی مبانی دین بهی را به او آموخته و چگونه با دقت فراوان سعی بر این داشتند تا این مبانی در وجود فرزندانسان نهادینه شود به گونه ای که در تمام مراحل زندگی پیرو آن مبانی باشند . در گردهمایی ها ، هنگامی که از دکتر یگانگی (که نامش مترادف با صداقت و مهربانی و دلسوزی نسبت به هم وطنانش و دیگران بود) درباره ی دلیل موفقیت در زندگی و کسب و کار پرسش می شود ، ایشان دلیل آن را به قدرت مبانی اولیه ای که پدر و مادرش از دوران کودکی در وی پرورش داده بودند ، نسبت می داد . اسفندیار و برادران و خواهرانش به گونه ای تربیت شده بودند که نسبت به دیگر افراد و همچنین محیط زیست با احترام رفتار نمایند . عشق به سرزمین مادری ، ایران ، از خردسالی در قلب جوان او و خواهران و برادرانش ریشه دوانده بود . همانند اسفندیار دو برادرش نیز افراد موفق در زمینه کسب و کار در ایران شدند . اردشیر در زمینه تولید و جمشید در بخش حمل و نقل به فعالیت پرداختند .

اسفندیار جوان ، تحصیلات ابتدایی را در مدرسه پسرانه ی زرتشتی دینیاری در یزد به اتمام رساند . کمی بعد از آن ، خانواده ی او به تهران مهاجرت کردند . در این کوچ دشوار از راه کویرهای مرکزی ایران ، آنها به همراه گروه کوچکی از خانواده های زرتشتی پیشرو ، از محدوده و قلمرو تثبیت شده شان در کرمان و یزد به سمت پایتخت رهسپار شدند . در آن زمان ، تهران به عنوان یک مرکز قدرتمند سیاسی و تجاری در حال شکل گیری بود . اسفندیار تحصیلات دبیرستانی خود را با ثبت نام در مدرسه آمریکایی در تهران ادامه داد . او سال آخر دبیرستان را در کالج آمریکایی در تهران ، که بعدها به دبیرستان پسرانه البرز تغییر نام داد ، گذراند . در سن بیست سالگی از آن موسسه در حالی فارغ التحصیل شد که همچنان شوق کمک به پیشرفت هم وطنانش در وی موج می زد . در دهه ی ۱۹۳۰ ، اسفندیار هنوز برای ادامه تحصیل اشتیاق داشت و پس از بررسی دقیق تصمیم گرفت تا به ایالات متحده برود . او در مقطع کارشناسی ارشد از دانشگاه برجسته و معروف کلمبیا در نیویورک پذیرفته شد . به روشنی مشخص نیست که چرا وی اقتصاد را به عنوان رشته ی تحصیلات تکمیلی خود انتخاب کرد ، ولی به احتمال زیاد این امر ناشی از آتش میل درونی او برای کمک به توسعه ی ایران بوده است . در عرض تنها چهار سال ، اسفندیار مدرک دکترای خود را در رشته ی اقتصاد از دانشگاه کلمبیا اخذ نمود . پایان نامه ی او تحت عنوان (تاریخ معاصر مالی و پولی ایران) به نوبه ی خود منحصر به فرد بود و باعث شد تا دیگر همکاران و هم دانشگاهی ها نیز به شوق

ایران ، سرزمین زرتشت این شعله جاودانه که کمکهای شایانی به پیشرفت بشریت کرده است ، همواره با یک دشمن طبیعی مواجه بوده است . داریوش ، امپراطور بزرگ در یکی از سنگ نوشته های سلطنتی خود ، از اهورا مزدا می خواهد که ایران را از سه خطر همیشه در کمین محفوظ بدارد . در ادامه ، او به (دروغ) و (حملات خارجی) اشاره می کند و جای خاصی را برای سومین دشمن که تهدید کننده ی ساختار ایران است محفوظ می دارد : (خشک سالی) .

قرن ها بعد در سال ۳۶۴۶ تقویم زرتشتی ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۸ میلادی) ، پسری در شهر یزد متولد شد ، که برای همیشه چهره ایران را تغییر داد . او این مهم را با هموار نمودن راه به سوی یافتن چاره ای برای آن دشمن ملی بزرگ و همیشه حاضر که به روشنی توسط داریوش بزرگ ذکر شده بود ، به انجام رساند . پدرش ، بهرام اردشیر یگانگی ، یک تاجر زرتشتی موفق در یزد بود . او و همسرش مروارید ، نام این پسر سومشان را اسفندیار نهادند .

چهره نما شماره ۱۷۰ - نشریه مرکز زرتشتیان کالیفرنیا

بیابند تا در مورد این سرزمین اسرار آمیز که در موردش در کتاب‌ها خوانده بودند، بیشتر بدانند. سرزمینی با گذشته‌ای با شکوه، سرزمینی که اولین منشور حقوق بشر را ۲۵۰۰ سال قبل به جهانیان عرضه کرده بود، ولی در آن زمان برای بقای اقتصادی اش محدود به مبادله‌ی تنها سه کالا با غرب شده بود: فرش، مس و خاویار.

اسفندیار بلافاصله پس از دفاعیه موفق از پایان نامه دکترایش، چندین پیشنهاد پر منفعت از شرکتهای بزرگ آمریکایی برای کار دریافت کرد، اما قلب او متوجه رویای کمک به بازسازی کشور عزیزش ایران بود. کمی پس از بازگشتش به ایران، به همراه پدر و برادرانش یک شرکت تجاری راه اندازی نمود. بعد از چند سال تجارت، مشغول به خدمت سربازی گردید. دو سال خدمت در ارتش به او بینش خوبی از ساز و کار داخلی کشور داد و اشتیاق او را برای کمک به کشور و مردمش باز هم بیشتر کرد. او به دلیل تحصیلاتش، در دانشکده افسری به خدمت گمارده شد. در آنجا به تدریس به دانشجویان دانشکده افسری پرداخت و به آنها نیز همین حس عشق و سرسپردگی به کشور را القاء کرد.

به نظر می‌رسد که دو مشاهده در طی دوران زندگی اسفندیار، به او این بینش را داده باشد که چگونه می‌تواند به رویایش که کمک به مدرنیزه کردن ایران بود، تحقق بخشد و او را تبدیل به پیشگام معرفی آبیاری مدرن در ایران بنماید. اولین مشاهده‌ای که انجام داد در زمان تحصیلش در آمریکا بود. در مسافرتی که به غرب داشت، میهمان یک خانواده کشاورز آمریکایی در کلرادو بود. او مشاهده نمود که روشهای نسبتاً سیستماتیک و موثر آبیاری، کاشت، کودهی و نگهداری در مزارع وسیع کلرادو، با روشهای سنتی زراعت در سرزمین ایران کاملاً متفاوت است. در ایران، کشاورزان با تکیه بر بارش اندکی باران و با استفاده از روش آبیاری قدیمی با قنات (تونلهای طویل زیرزمینی)*، که میراث دوران سلطنت داریوش بزرگ است، روزگار می‌گذراندند. این مشاهده، تاثیر ژرف و ماندگاری بر اسفندیار داشت. او در حالی که ساعتهای طولانی می‌ایستاد و به مزرعه و چاه آب عمیقی که در مزرعه را سیراب می‌کرد خیره می‌شد، آینده‌ی زمینهای کشاورزی سرزمین مادریش را در ذهن خویش مجسم می‌کرد. این جرقه‌ای بود که در ذهن وی ایجاد شد، و تا سالهای آخر زندگی اش، می‌توانست به روشنی و وضوح آن مزرعه در کلرادو و به خاطر بیاورد.

عامل محرک دوم برای او به منظور حرکت به سمت نجات دادن کشاورزی ایران، آشنایی با یک سرگرد ارتش آمریکا به نام جک ریچارد بود. وی در حین جنگ جهانی دوم در نیروهای مسلح ارتش آمریکا در ایران خدمت می‌کرد. در زمان اقامتش در ایران، این سرگرد آمریکایی در یک قرارگاه ارتشی نزدیک شهر همدان، به منظور تامین آب برای تاسیسات ارتشی قرارگاه، چاه آبی حفاری کرده بود. این مساله توجه دکتر یگانگی را جلب نمود.

سال ۱۹۴۴ شاهد فروکش کردن جنگ جهانی دوم بود، و اسفندیار که چندین سال را به گوشه و کنار ایران مسافرت کرده بود و به این موضوع پی برده بود که یکی از مشکلات عمده که بر کشاورزی در

فلات ایران اثر گذار است، فقدان یک سیستم آبیاری موثر است. با درک این مهم، اسفندیار شروع به برنامه ریزی برای حل این مساله یکبار و برای همیشه نمود.

پیشگام

در سال ۳۶۸۲ زرتشتی، ۱۳۱۳ یزدگردی، ۱۹۴۴ میلادی، با تکیه بر تخصص جک ریچاردز، اولین چاه عمیق در ایران برای مصرف کشاورزی طراحی شد و توسط تیمی از مهندسين به سرپرستی دکتر یگانگی حفاری شد و به لایه های آب زیرزمینی رسید. تخصص ریچاردز به موفقیت تلاشهای دکتر یگانگی برای تغییر چهره کشاورزی ایران، کمک شایانی کرد. دکتر یگانگی شروع به جمع آوری ادوات و لوازم آبیاری نمود و این مساله باعث رشد (شرکت آبیاری یگانگی) شد که در آن زمان به نام معروف و شناخته شده‌ای در ایران تبدیل شد. یکی از نخستین چاههای آب عمیق حفر شده توسط این شرکت در محل آرامگاه زرتشتیان به نام (قصر فیروزه) واقع در حومه شرق تهران، هنوز تا به امروز قابل استفاده مانده است.

تلاشهای پیشگامانه دکتر یگانگی در مدرنیزه کردن کشاورزی در ایران، تاثیر ماندگاری داشته است. ۲۷ سال پس از بهره برداری رسیدن اولین چاه آب عمیق حفر شده توسط شرکت او، بیش از ۲۵۰۰ حلقه چاه آب عمیق توسط آن شرکت در سرتاسر ایران حفر شده و به خود کفایی کشاورزی کشور یاری رسانده است. تقریباً هیچ نقطه‌ای از ایران نیست که از میراث دکتر یگانگی بهره مند نشده باشد. از دشتهای استان خراسان در شمال شرقی، که در قدیم زمینهای بایری بودند و اکنون به زمینهای مرغوب برای کشاورزی تبدیل شده اند، تا به استانهای کرمان، بلوچستان، فارس، یزد، آذربایجان، کردستان، کرمانشاه و خوزستان همگی شاهد تاثیرات انقلاب کشاورزی به دست تلاشهای پیشگامانه اسفندیار بهرام، این پسر بزرگ ایران، بوده اند.

علاوه بر عملیات آبیاری، شرکت او نمایندگی توزیع یکی از پمپ های آب امریکایی را انجام می‌داد که پمپ ها در استخراج آبهای عمیق زیرزمینی بکار می‌رفت. لازم به ذکر است که کمکهای دکتر یگانگی به ایران تماماً توسط خود ایشان سرمایه گذاری می‌شد، یا اینکه از طریق منابع مالی که مردم به عنوان کمک اهدا می‌کردند. او هرگز برای گرفتن کمک به دولت روی نیلورد، چرا که او یک قهرمان واقعی اقتصاد بازار آزاد و سرشار از انگیزه فردی بود. نتیجه‌ی سخت کوشی -ها، اراده و رعایت اصول اخلاقی توسط وی، همانا احترام و موفقیتی بود که به آن رسید. نام شرکت او در میان مشتریانش یادآور تضمینی برای کیفیت خدمات و اعتماد بود.

دکتر یگانگی با مروارید بهرام زرتشتی ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دو پسر به نامهای رستم و بهرام بود. خانه‌ی با صفا و صمیمی در تهران همواره پذیرای خوانندگان سنتی ایرانی، هنرمندان، اندیشمندان

و بزرگان بود، چرا که دکتر یگانگی به معنی واقعی ستاینده ی فرهنگ ایران بود. مرضیه خواننده ی سنتی ایرانی به همراه دیگر خوانندگان به طور مرتب در منزل دکتر یگانگی برنامه اجرا می کردند و به دفعات هنرمندان قدردانی خویش را نسبت به حمایت دکتر یگانگی از فعالیتهای فرهنگی ایرانی ابراز نمودند.

خدمات در سطح جامعه و سطح ملی

علاوه بر فعالیتهای تجاری (حرفه ای) ، دکتر یگانگی در طی دوران زندگی پر بارش ، به خدمت در زمینه های گوناگون پرداخت . او برای چندین دوره به عنوان فرئشین انجمن زرتشتیان تهران برگزیده شد. وی همچنین توسط زرتشتیان ایران به عنوان نماینده ی مجلس ، کرسی ارباب رستم گیو تا پیش از آنکه برای مجلس سنای ایران انتخاب شود، برگزیده شد. دکتر یگانگی برای چهار دوره متوالی ، تا روز آخر زندگی پر ثمرش ، به خدمت در مجلس ایران ادامه داد . او یک قهرمان واقعی برای همه ایرانیان بود و چندین بار به خاطر خدمات استثنایی اش به پیشرفت ایران در سطح ملی مورد تقدیر قرار گرفت.

فعالیتهای خیریه

فعالیتهای خیریه دکتر یگانگی یکی دیگر از وجهه های این مرد بزرگ تاریخ زرتشتیان بود ، یکی از خدمات وی به جامعه زرتشتی ایجاد همایش (کنکاش بزرگ) یا (کنکاش یگانگی) بود . ۵۰ نفر از اعضای جامعه که هر یک نماینده بخشی از جامعه زرتشتی بودند ، برای بحث و تبادل نظر در مورد مسائل جامعه و ارائه راه حل های موثری برای آنها برگزیده می شدند و اولین جلسه کنکاش در روز پنجشنبه ۱۸ ام آبان سال ۱۳۳۶ یزدگردی (۹ نوامبر ۱۹۵۸) برگزار شد . گزیده هایی از سخنان دکتر یگانگی در یکی از اولین جلسات کنکاش ، روشنگر اهداف این همایش می باشد.

((زرتشتیان ایرانی سابقه طولانی در حفظ و نگهداری میراث فرهنگ ایرانی دارند و در این راه متحمل سختی های فراوانی شده و از خود گذشتگی های بسیار از خود نشان داده اند. زرتشتیان شایستگی این را دارند تا در برابر یورش تحولات اقتصادی محافظت شوند و از گزند افراد متعصب در امان باشند . هدف ما حمایت از این گروه ایرانیان برای مقابله با شرایط دشوار اجتماعی است که ممکن است با آن مواجه شوند. امید است تا با راه اندازی پروژه های اشتغال زا ، و با تاسیس مراکز آموزش و حرفه ای ، به زرتشتیان کمک کنیم تا با کسب دانش و مهارت کافی در مشاغل و کسب و کار ، تاثیر گذار باشند . با آموزش دادن به کار گیری واژه های پارسی به جای کلمات غیر پارسی ، ما آنها

را قادر خواهیم ساخت تا حس غرور بیشتری نسبت به میراث فرهنگی شان پیدا کنند .))

به نظر می رسد که کنکاش ، یک موسسه بسیار مورد نیاز برای ارائه خدمات به جوامع زرتشتی ایران بود که با بهبود کیفیت زندگی بسیاری از زرتشتیان ایران ، به هدف دکتر یگانگی جامعه ی عمل پوشاند . اسفندیار یگانگی در ۱۰۱ امین جلسه کنکاش در ماه مرداد سال ۱۳۳۹ یزدگردی (جولای ۱۹۷۱) حضور داشت . در آن اجلاس که آخرین حضور ایشان بود ، وی به امید ها و آرزوهایش برای آینده جامعه زرتشتی اشاره کرد و بر اهمیت برنامه ریزی برای آینده و نیز اهمیت کار گروهی و همبستگی میان زرتشتیان تاکید نمود.

موسسه دیگری که برای کمک به جامعه توسط این بزرگ مرد بنیانگذاری شد ، (درمانگاه پزشکی یگانگی) بود که همچنان نیز به فعالیت خود ادامه می دهد و کمک شایانی به سلامت و بهداشت زرتشتیان محتاج ایرانی نموده است. تعدادی از پزشکان زرتشتی در این کلینیک به صورت داوطلبانه خدمات ارائه می دهند.

سومین موسسه ای که توسط وی برای استفاده ی عموم ایجاد شده، کتابخانه ی یگانگی بود او حجم زیادی کتاب را به همراه ساختمان کتابخانه که شامل تعدادی اتاق جلسات نیز هست ، برای این منظور اهدا نمود.

گزیده ی زیر از نوشته های دکتر یگانگی ، ما را با اندیشه های این مرد بزرگ بیشتر آشنا می کند . این نوشته در سومین روز ماه تیر سال ۱۳۳۶ یزدگردی در تهران توسط سازمان جوانان زرتشتی (سازمان فروهر) منتشر شد.

((من دوران کودکی ام را به روشنی به یاد دارم . به یاد می آورم که پدر و مادرم با چه جدیتی به من مبنای دین بهی را آموختند و از این مساله اطمینان حاصل کردند که من مفهوم پیروی از راه راستی (اشا) و اهمیت وفاداری به (اندیشه نیک ، گفتار نیک و کردار نیک) را درک کرده ام . من عشق به ایران و ایرانی را از خردسالی از والدین خود آموختم . قبل از رفتن به مدرسه ابتدایی ، مادرم به من آموخت که تنها یک خدا وجود دارد که او را (اهورا مزدا) می نامیم ، دانای بزرگ هستی بخش . پدر و مادرم به من آموختند که مذهب آورده شده برای ما و سایر بشریت توسط اشوزرتشت (دین بهی) نام دارد. آنها به من قوانین پایه ای را آموختند و از من خواستند تا در تمام مراحل زندگی از آنها پیروی کنم همانگونه که اشاره کردم ، این مساله حتی قبل از دوران دبستان اتفاق افتاد . پدر و مادرم آنچه را که از والدین و نسلهای پیشین سینه به سینه آموخته بودند در محیط خانه به من و برادران و خواهرانم آموزش دادند و این آموزشها در قلب و جان ما در تمام طول زندگی باقی مانده است.))

سرگرمی مورد علاقه

چیزی که به عنوان خصلت ذاتی در وجود دکتر اسفندیار یگانگی بود

و به او لذت فراوان می داد، کمک به مردم بود. دکتر یگانگی زندگی فعال و موثری داشت. کارهای روزمره ی وی شامل انجام وظیفه به عنوان عضو مجلس ایرانیان در صبحها و رسیدگی به امور حرفه ای و تجاری شرکتش در بعد از ظهر ها بود. هنگامی که در شرکت بود، ساعاتی را به ارباب رجوع ها اختصاص می داد و به راستی هر کسی را که نیاز به کمک او داشت، با خوشرویی در شرکت پذیرا می شد. دکتر یگانگی وظیفه قلبی خود می دانست که برای مسائل مردمی که به وی رجوع می کردند، راه حلی بیابد.

در مواردی که می توانست به کسی کمک مالی کند، این کار را انجام می داد. برای آنهایی که به دنبال کار بودند، یا مسائل دیگری نظیر مشکل مسکن یا مشکلات خانوادگی داشتند، وی با چند تماس تلفنی و گرفتن کمک از دوستانش، به مسائل آنها رسیدگی می کرد. او به افراد جوان در زمینه هدف گذاری تحصیلی و شغلی، کمک و راهنمایی می کرد. چند نمونه ی زیر که توسط افراد آشنا با او نقل شده است، بیانگر شخصیت اسفندیار بهرام یگانگی می باشد:

۱- پس از وقوع انقلاب سفید در ایران، هنگامی که مالکیت زمین به کشاورزان داده شد، کشاورزان ساکن روستایی در شمال ایران از دکتر یگانگی در مورد مساله آبیاری کمک خواستند. دکتر یگانگی با اعزام نیروهایش برای حفر یک حلقه چاه آب به درخواست ایشان پاسخ داد. او همچنین پمپ و لوله های آبرسانی را تامین نمود تا چاه قابل بهره برداری شود. روستاییان به او گفته بودند که در آن زمان نمی توانند به او پولی بپردازند و تنها پس از آنکه درآمدشان زیاد شود، قادر به پرداخت خواهند بود. دکتر یگانگی بدون هیچ درنگی هزینه عملیات را پرداخت نمود. سالها بعد، روستاییان برای باز پرداخت خدمات و هزینه پمپ آب به او مراجعه کردند. اسفندیار از آنها پرسید که آیا روستای آنها مدرسه و مرکز آموزشی دارد یا خیر، جواب منفی بود، پس او از روستاییان خواست که آن پول را صرف ساختن مدرسه و آموزش به کودکانشان کنند.

۲- شهر قم، مقدس ترین شهر اسلامی در ایران، نیاز به آب آشامیدنی تازه داشت. مسئولین شهر قم به دنبال یک شرکت آبرسانی برای حفر یک چاه عمیق بودند. در آن زمان تعدادی از این شرکتها در ایران وجود داشتند. آنها با شرکتی تماس گرفتند که در زمینه درستی و صداقت مشهور بود. دکتر یگانگی کار را به دست گرفت و حتی از گرفتن حق -الزحمه چشم پوشی نمود و خدمات را به عنوان هدیه ای به مردم قم تقدیم نمود. آیت الله قم در نماز جمعه از دکتر یگانگی قدر دانی کرد این حادثه خبر ساز شد.

۳- هنگامی که دکتر یگانگی خبردار شد که دو نفر از کارمندان مورد اعتمادش که مهارت های این کار را نزد او فرا گرفته بودند، قصد دارند که شرکت آبرسانی خود را راه اندازی می نمایند و با او به رقابت بپردازند، به دفتر کارشان رفت و به آنها تبریک گفت. او به آنها گفت که اگر هر کمکی احتیاج داشتند، بدون ملاحظه از او کمک بخواهند.

حتی علاوه بر این دکتر یگانگی همیشه برای کارمندان سابقش کار ارجاع می داد چرا که همواره مشتری های فراوانی داشت که اکثر آنها مشتری دائمی اش بودند که به خاطر سابقه ی خوب، درستی و خدمات عالی باز می گشتند.

۴- پمپ های آبی که شرکت وی نمایندگی پخش شان را داشت، ارزانتترین در بازار نبودند. او همیشه به مشتریانش که می خواستند هم خدمات حفاری و هم پمپ آب را از او خریداری کنند، در مورد گزینه های پمپ ارزانتتر نیز آگاهی می داد. با این وجود، اغلب مشتریان مدل پمپ گرانتر را از شرکت وی خریداری می کردند.

۵- در یک بعدازظهر که دکتر یگانگی به همراه دوستانش در دفتر کارش نشسته بودند، در باز شد و مردی با لباس محلی غرب ایران وارد شد. او به اطراف نگاهی کرد تا دکتر یگانگی را شناسایی کند. از آنجاییکه دکتر یگانگی مرد متواضعی بود، زیاد اعتقادی به نشستن پشت میز ریاست که نشانگر برتری باشد نداشت و به راحتی با افراد دیگر گرم می گرفت. مرد تازه وارد که نتوانسته بود دکتر یگانگی را تشخیص دهد، با حالت نگرانی پرسید ((دکتر یگانگی چه کسی است؟)) در این زمان، دکتر یگانگی از جا بر می خیزد و به سمت مرد پیر می رود. سایر افراد حاضر دست از صحبت کردن می کشند و به مرد تازه وارد نگاه می کنند تا بفهمند موضوع چیست؟ دکتر یگانگی دستش را به سوی مرد پیر دراز کرده و با فشردن دست خود را معرفی می کند. چشمان مرد پیر برقی از شادی می زند و لبخندی از رضایت بر لبانش می نشیند. با صدایی لرزان شروع به صحبت می کند که به عنوان یک پیر مرد، یکی از آخرین آرزوهایش دیدن این مرد افسانه ای و سخاوتمند بوده است. سپس از جیبش پاکتی در آورد و به دست دکتر یگانگی داد و به او گفت که این پاکت حاوی پولی است که تمام عمر برای خانواده اش پس انداز کرده است. او گفت که به هیچ کس دیگر به جز دکتر یگانگی که آن روز بار اول او را ملاقات می کرد برای سپردن سرمایه اش اعتماد ندارد. سپس مشخصات خود و خانواده اش را و روستای محل سکونتشان را داد و رفت. دکتر یگانگی به امانت مردم بسیار اهمیت می داد. هنگام فوتش، وصیتی که برای خانواده اش گذاشت، بیشتر در مورد کارهایی بود که باید برای مردم انجام می شد که از او کمک خواسته بودند، تا کارهای مربوط به خودش. آخرین مسافرت دکتر یگانگی به آمریکا در سال ۱۹۷۳ به منظور گرفتن مراقبت پزشکی برای دیابت پیشرفته اش در کلینیک مایو در مینسوتا بود. تلاش برای نجات دادن او از اثرات بیماری، مگر به قطع پاهایش گردید، ولی حتی با این وجود، بهبودی حاصل نگردید. سر انجام در چهاردهم مهر سال ۱۳۵۱ یزدگردی، این پسر بزرگ ایران به دیار باقی شتافت خبر فوت او در همان روز توسط آقای ریاضی، سخنگوی مجلس ایران، اعلام شد به احترام وی یک دقیقه سکوت در شورای ملی برقرار شد. آقای ریاضی و سایر اعضای مجلس از خدمات این مرد بزرگ به ایران قدر دانی کردند.

چند روز بعد هواپیمایی (ایران ایر) که حامل پیکر اسفندیار یگانگی در آخرین سفرش به وطنش ایران بود، در فرودگاه بین المللی مهرآباد

سخت کوشی، اعتدال، عشق و احترام به پیشرفت بود الهام بخش دیگران باشد.

* این قنات ها حتی تا به امروز در اکثر کشورهای خاور میانه به وفور قابل مشاهده هستند.

دکتر خسرو اسفندیار مهر فر در تهران، ایران، متولد شد. او در ۱۹۷۹ برای تحصیل به آمریکا مهاجرت کرد. دکتر مهر فر به جامعه زرتشتی خدمات زیادی در زمینه های گوناگون کرده است. او به همراه همسر و دو فرزندش در کالیفرنیا جنوبی زندگی می کنند.

دکتر مهر برزین جمشید سروشیان، عضو فعال جامعه زرتشتیان کالیفرنیا جنوبی با همسر و دو پسرش در سن دیگو زندگی می کند پس از دریافت درجه دکتری در رشته فیزیک از دانشگاه UCLA عمر حرفه ای خود را صرف آموزش و کار در زمینه مشاوره نموده است. بخش عمده ای از اوقات فراغت دکتر سروشیان صرف تحقیق و آموزش دین بهی و میراث آن می گردد.

به زمین نشست، گروه کثیری از مردم شامل شهروندان عادی و شخصیت‌های بزرگ در فرودگاه تهران گرد آمده بودند تا به این مرد بزرگ ایران که چهره کشورش را برای همیشه دگرگون ساخته بود، ادای احترام کنند. در حالیکه پیکر وی از فرودگاه واقع در غرب تهران به آرامگاه زرتشتیان واقع در شرق تهران انتقال داده می شد، صف طولی از خودروها تا کیلو مترها به دنبال وی حرکت می کردند و این مساله باعث شد ترافیک پایتخت از حرکت باز ایستد. آن روز، تهران حال و هوای دیگری داشت، به نظر می رسید، کل پایتخت برای پسر محبوب ایران که احترام را برای مردمش باز خریده بود سوگوار است. دکتر یگانگی ۶۴ سال عمر پر برکت خود را با سعی در پیشرفت زندگی مردم ایران گذراند. او با تامین آب، این عنصر ارزشمند برای نواحی کویری دور دست ایران زمین که در آن (دروغ، دشمنان خارجی و خشک سالی) به مردم صدمات زیادی وارد کرده بود، نقش مهمی در پیشبرد و بهبود وضعیت مردم ایران ایفا نمود. زندگی او تبلور جوهره ی آموزه های اشوزرتشت برای بشریت بود. باشد که زندگی این مرد بزرگ که سرشار از خدمت، تواضع خیریه



بر گرفته از فیسبوک مرکز

گروه بانوان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا بر آن شدند که در روز یکشنبه مارچ ۲۰۱۴ میلادی بار دیگر برنامه کلینیک پزشکی رایگان Free Health Fair را برگزار کنند چون یکی از آرمانها و آمجهای گروه بانوان تندرستی و دیر زیوشنی تمام انسانها است و برای داشتن خردی نیک به تتی درست نیاز است. (عقل سالم در بدن سالم است.) برنامه Free Health Fair شامل آزمایش قند خون - چربی - فشار خون - نوار قلب - مموگرافی - اهدای خون، سونوگرافی - تراکم استخوان و غیره به همراه رایزنی پزشکی رایگان و تزیق رایگان واکسن سرماخوردگی با گرد همایی شماری از پزشکان و پرستاران بود، از همکاری و همیاری سرکار خانم فرشته فرودی (سارمی) و خانم دکتر پارمیس خطیبی که در تدارک و تهیه این برنامه یار و مدد کار مرکز بودند سپاسگزاری می شود. همچنین از پزشکان، دندان پزشکان، پرستاران، مددکاران، ویژه کاران و همه کسانی که در این برنامه یار و همکار بودند فزون سپاس گزاریم و جای بسی شادی و سربلندی است که در این روز شهردار شهر Westminister آقای Tri ta برای بازدید و دادن لوح تقدیر به مرکز آمدند و با بسیاری از دست اندر کاران و پزشکان سخن گفتند و عکس دسته جمعی به یادگار گرفتند.

گروه بانوان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا در شامگاه شنبه ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ برابر با ۳ اسفند ۱۳۹۲ شب نشینی (Fund Raising) ترتیب داد که در این برنامه سخنرانان آقای سپاسی و خانم سیما انوری و هنر -مندان خانم فرزانه، امیر خان و خانم فرح شرکت داشتند و همچنین از مهمانها با چای، شیرینی و شام پذیرایی شد. این برنامه تا پاسی از شب با وشت (رقص) و پایکوبی ادامه داشت. سود حاصله از این برنامه ۲۲۱۳ دلار بوده است.

نگارنده شیرین امانت(گشتاسپ پور)

گفتگو با هنرمند جوان زرتشتی فرزین بیژنی



فرزین بیژنی هنرمند جوان زرتشتی در تاریخ ۹ ژوئای ۱۹۸۵ در ایران چشم گشود. او کلاسهای ابتدایی و راهنمایی را در مدارس پسرانه زرتشتیان گذراند. از همان بچگی شور و شوق فراوانی در هنر داشت و دنیای اطرافش را به گونه ای دیگر میدید. فرزین در هنرستان مالک اشتر در رشته ی عکاسی و نقاشی به ادامه ی تحصیل پرداخت و بعد از آن برای گرفتن مدرک لیسانس وارد دانشگاه هنرهای زیبای مازیار در شهر رویان واقع در شمال ایران شد. فرزین در ایران حدود ۱۲ نمایشگاه انفرادی و گروهی داشته که یکی از نمایشگاههای گروهی در ساله ۲۰۰۶ در گالری ملی بوده است. او برنده بهترین نقاش پرتره در جشنواره خوارزمی سال ۲۰۰۷ بوده است. فرزین در تمامی سبکهای هنری کار کرده از جمله اکسپرسیونیسم، امپرسیونیسم، نقاشی خط، سورئالیسم و کوبیسم. اما فرزین در کارهای اخیر خود بیشتر سبک اکسپرسیونیسم را کار کرده که این سبک در واقع احساسات درونی شخصیت را بیان می کند و فقط طراحی معمولی فیگور مطرح نیست و این میتواند در نگاه، حالت چهره، بدن و یا هر جای دیگری باشد. فرزین و همسرش مروارید نزدیک به ۳ سال پیش به جنوب کالیفرنیا آمدند و بعد از آن فرزین شروع به کشیدن نقاشیهائی با طرح جدید کرد و اولین نمایشگاه خود را در آمریکا به نمایش گذشت که از تاریخ ۱ مارس تا آخر آوریل در هوگو ریورا گالری در شهر لاگونا بیچ دایر بود. ولی پرسش این است که چرا زنان برهنه؟ در گفتگویی که با فرزین داشتم میگفت ((از همان زمانیکه ایران بودم و هنرستان میرفتم همیشه دوست داشتم که بدن زن را به تصویر بکشم و این کار را مخفیانه با استادانم تمرین می کردم به دلیل اینکه کشیدن بدن زن در ایران حرام است، متأسفانه در کشوری مثل ایران بدن زن که دچار پیچیدگی خاص به همراه زیبایی هست همیشه دچار محرومیت بوده،

چه از لحاظ احساسی و چه از نظر پوششی. در ایران به زنان اهمیت خاصی داده نمی شود و همیشه زن را موجودی کوچک می دانند و ضعیف، اما در تابلوهای من اینگونه نیستند. تمام نقاشیهایم برگرفته از حالات و احساسات پاک درونی زنان و جامعه شکست خورده و محروم برای زنان هست و اینکه زن موجودی است مقدس، زیبا، ساده که باید به آن تا می توان ارزش نهاد. منظور از زنان برهنه نشان دادن بدن لخت آنها نیست بلکه نشان دادن سادگی روح آنان است و اینکه در تمام سالها چه ستمی بر زنان وارد شده)) . هنوز بعد از گذشت سالها علاقه خاصی به یکی از کارهایش دارد که می گوید پرتره ی صورت خودم هست و ۶ ماه روی آن کار کردم، فرزین عاشق سهراب سپهری است و پیامی که در این کار نهفته هست " وسیع باش و تنها و سر به زیر و سخت".

فرزین در پیامی برای هنر دوستان می گوید اگر دوست دارید هنر را دنبال کنید جوری کار کنید که تمام فکر و هدفتان این نباشد که فقط خودتان لذت ببرید سعی کنید جوری کار کنید که هر کسی بتواند روی آن کار فکر کند و از دیدن کار حسی در درونش زنده شود، آنچه هست فقط نیمی از کار در دست هنرمند هست و نیمه دیگر در ذهن بیننده.

نسیم بیژنی



«جشن تیرگان»، جشن پیروزی ستاره‌ی باران

بر مرگ چیرگی می‌یابد.
دومین گمانه پیرامون جشن تیرگان، حماسه‌ی غرورانگیز «آرش کمانگیر» است. حماسه‌ای که نشان از بزرگی روان و سرشت ایرانی دارد. چه، آنگاه که سپاه ایران زمین در روزگار منوچهر پیشدادی از تورانیان شکست سختی خورد و ایرانیان در بند تورانیان گرفتار آمدند، «آرش» (آرخشه) با عشق به میهن برای تعیین مرز میان ایران و توران همه‌ی توان، روان و جان خود را در تیر کرد و آن را رها ساخت. آرش تیر را به دست باد و جان خویش را به جان آفرین سپرد. تیر آرش از بامداد تا نیمروز در آسمان می‌رفت و از کوه و در و دشت می‌گذشت تا در کنار رود «جیهون» بر تنه‌ی درخت گردویی که بزرگ‌تر از آن در گیتی نبود؛ نشست، و آنجا مرز ایران و توران شد.

آری آری جان خود در تیر کرد آرش
کار صدها صدهزاران ضربه شمشیر کرد آرش

چنین است که ایرانیان باستان در روز جشن تیرگان به شونند آزادی آب توسط «تیشتر» از دست دیو خشکسالی و نیز پاسداشت از خودگذشتگی «آرش کمانگیر» جشن و نیایش برپا می‌دارند، «فال کوزه» (چک دوله) می‌گیرند، دستبند «تیر و باد» بر دست می‌کنند و بر روی یکدیگر آب می‌ریزند و آن را شونند روشنی می‌شمارند.

اما چرا آب را روشنی می‌شمارند و در تیرگان پاشیدن آن به روی هم را شونند روشنی می‌دانند؟ پاسخ به این پرسش را باید در فرهنگ زرتشتی جست‌وجو کرد. در فرهنگ زرتشتی بسیار با واژه‌ای اوستایی «خورداد» (Xordâd) یا «هئوروات» (Haurvatât) برمی‌خوریم. این واژه در مفهوم خاص یکی از فروزه‌های (صفات مجرد مطلق) شش‌گانه اهورامزدا (پروردگار یکتا و بی‌همتا) در دین زرتشتی است. اما در مفهوم عام «خورداد» به‌چم (معنی) «رسایی» یا معرف کامل است. اما «رسایی» به گونه‌ی مطلق دربر دارنده‌ی چه پیامی است؟ موبد دانشمند «کامران جمشیدی» در این باره می‌نویسد: «هنگامی که بن و ریشه و دانه‌ی سرشتی و گوهری انسان در او آزادانه گسترش می‌یابد و در هماهنگی همه‌ی نیروهای درونی او و کل وجودش (خرد) می‌شکفتد و به بار می‌نشیند (کامل می‌شود)، او به «خورداد» یا «رسایی» دست یافته است. یعنی، در این هماهنگی و هارمونی و همکاری درستی تن و روان خود را یافته و با خوشی و بهی در این جهان می‌زید. این آرمان و ایده‌آل فرهنگ زرتشتی است.» در فرهنگ زرتشتی برای هر یک از مفهوم‌های مینوی، نمادی (سمبول) گیتایی یا جسمی تصویر شده و در این میان نماد امشاسپند «خورداد»، «آب» است. مفهوم روشنایی، در فرهنگ زرتشتی آگاهی یافتن و فهمیدن (معرفت یافتن) است. کم‌وبیش در بیشتر خرده فرهنگ‌های فلات ایران، تاثیر این باور (آب روشنایی است) را می‌توان دید، اساسا ویژگی «آب‌گونه» یا «نمی» (طراوت و تازگی) با مفهوم روشنایی در آمیخته است. حتا در آبان‌بشت، آب را مایه‌ی خرد و سرشت مغز انسان را از آخشییج آب می‌داند. در آب (مایع=مایه) همه چیز در هم حل می‌شوند و با هم یکی می‌شوند و به هم می‌پیوندند. در ساختار



گردآوری و نگارش: فرید شولیزاده «ارائه شده در هفته‌نامه‌ی امرداد»

«جشن تیرگان»، جشن برابری روز تیر و ماه تیر در گاهنمای زرتشتی، برابر با دهم تیرماه در تقویم خورشیدی است. در این روز زرتشتیان و برخی ایرانیان در کنار نیایش به جشن آبریزان و شادی می‌پردازند و به روی هم آب می‌پاشند.

به روز تیر و مه تیر عزم شادی کن
که از سپهر ترا فتح و نصرت آمد تیر

برای پیشینه‌ی جشن تیرگان دو گمانه در میان است. نخست پیروزی ستاره‌ی باران یا «تیشتر» بر دیو خشکسالی یا «اپوش» است. چنان‌که از درون مایه‌ی «تیششت» (بخشی از اوستا) برمی‌تابد، «تیشتر» این ایزد رایومند و فرهمند (باشکوه و درخشان) در پیکاری سخت با یآوری «آپم‌نیات» (ایزد آب‌ها) و «وایو» (ایزد باد) و فر و فروهر نیکان بر «اپوش» و «سپینچکر» که دستیاران دیو خشکسالی هستند، پیروز می‌شود. چه، آتشی که از گرز تیشتر شراره می‌کشد (آذرخش) چنان دیوان را در هم می‌شکند که نعره‌ی خرد شدن آنان در سرتاسر آسمان پخش می‌شود (صدای آذرخش). با درهم شکسته شدن دیوها، باران باریدن آغاز می‌کند و زمین تفتیده جانی تازه می‌گیرد و بار دیگر زندگی

خشکسالی نیایش می‌کنیم و سربلند و دلخوش از حماسه‌ی آرش کمانگیر شادی‌کنان بر روی هم آب می‌ریزیم تا از این آب اهورا آفریده روشن شویم. چه، آب روشنی است.



وجودی انسان، این سخن به‌مفهوم هماهنگی و پیوند نیروهای درونی انسان است که رویهم، خرد او را می‌سازند. در این هماهنگی است که خرد به آگاهی (معرفت) دست می‌یابد و انسان آگاه و روشن می‌شود. در همین راستا در متن پهلوی «بندش» با گفتاری اندیشه برانگیز پیرامون «اشوزرتشت» (برخی نسک‌ها آن را جمشید می‌دانند) مواجه می‌شویم: «اشوزرتشت با گذشتن از رودخانه «وَه دائیتی» به آگاهی یا روشنایی رسید. این گذر از رودخانه (آب) در چهار گامه (مرحله) انجام یافت. آب نخست تا مچ پا، سپس تا کمر، سپس تا سینه و سرانجام تا به سر رسید.» این بدان مفهوم است که آب، چهار بخش وجود او را، که منظور چهار نیروی مینوی درون انسان است: (فروشی، دئنا، جان و روان) در خود آمیخت و به هم پیوند داد و از این پیوند بود که اشوزرتشت به رسایی مطلق (معرفت حقیقی، عقل موجد) یا «خورداد» رسید و روشن شد. حال می‌دانیم که از چه رو آب را در فرهنگ زرتشتی، روشنایی می‌دانند و تماس آن را با بدن انسان روشنی بخش قلمداد می‌کنند و از همین شونند است که در جشن تیرگان به خویشتن و دیگر کسان آب می‌پاشند و آن را مایه‌ی روشنی می‌دانند. امسال نیز همچون سالیان پیش در جشن تیرگان، در این گرمترین روزهای تابستان، برای باریدن باران و پیروزی ایزد «تیشتر» بر دیو

آرش کمانگیر

«... گفته بودم زندگی زیباست.
گفته و ناگفته، ای بس نکته‌ها کاینجاست
آسمان باز؛
آفتاب زر؛
باغ‌های گل،
دشت‌های بی‌در و پیکر؛

سر برون آوردن گل از درون برف؛
تاب نرم رقص ماهی در بلور آب؛
بوی عطر خاک باران خورده در کهسار؛
خواب گندم‌زارها در چشمه مهتاب؛
آمدن، رفتن، دویدن؛
عشق ورزیدن؛
در غم انسان نشستن؛
پا به‌پای شادمانی‌های مردم پای کوبیدن،

کار کردن، کار کردن،
آرمیدن،
چشم‌انداز بیابان‌های خشک و تشنه را دیدن؛
جرعه‌هایی از سبوی تازه آب پاک نوشیدن.
گوسفندان را سحرگاهان به سوی کوه راندن؛

همنفس با بلبلان کوهی اواره، خواندن؛
در تله افتاده آهوچگان را شیر دادن؛
نیمروز خستگی را در پناه دره ماندن؛
آری، آری، زندگی زیباست.
زندگی آتشگهی دیرنده پا برجاست.
گر بیفروزش، رقص شعله‌اش در هر کران پیدا است.
ورنه، خاموش است و خاموشی گناه ماست.
زندگانی شعله می‌خواهد. صدا سر داد عمو نورو،
شعله‌ها را همیشه باید روشنی‌افروز.
کودکانم، داستان ما ز «آرش» بود.
او به‌جان، خدمتگزار باغ آتش بود.

روزگاری بود.
روزگار تلخ و تاری بود؛
بخن ما چون روی بدخواهان ما تیره.
دشمنان، بر جان ما چیره.
ترس بود و بال‌های مرگ؛
کس نمی‌جنبید، چون بر شاخه برگ از برگ.
سنگر آزادگان خاموش؛
خیمه‌گاه دشمنان پُر جوش.
«آخرین فرمان،
«آخرین تحقیر...
«مرز را پرواز تیری می‌دهد سامان.
«گر به‌زدیکی فرود آید،
«خانه‌ها مان تنگ،
«آرزومان کور...
«ور بپرد دور،

تا کجا؟ تا چند؟

آه کو بازوی پولادین و کو سر پنجه ایمان؟
هر دهانی این خبر را بازگو می‌کرد؛
چشم‌ها بی‌گفت‌وگویی؛ هر طرف را جست‌وجو می‌کرد.

پیر مرد، اندوهگین، دستی به‌دیگر دست می‌سایید
از میان دره‌های دور، گرگی خسته می‌نالید.
برف روی برف می‌بارید.
باد، بالش را به پشت شیشه می‌مالید.

ناگهان آوازی از ایرانیان برخاست
خلق چون دریایی آشفته به جوش آمد
خروشان شد

و مردی چون صدف از سینه بیرون داد:
«منم آرش!»

چنین آغاز کرد آن مرد با دشمن، -
منم آرش، سپاهی مردی آزاده،
به تنها تیر ترکش آزمون تلختان را
اینک آماده.

در این پیکار،
در این کار،

دلِ خلقی است در مُشتم.

امید مردمی خاموش هم پُشتم.

کمان کهکشان در دست،

کمان‌داری کمانگیرم.

شهاب تیزرو تیرم.

سنتیغ سر بلند کوه مأوایم.

به چشم آفتاب تازهرس جایم.

مرا تیر است آتش‌پر.

مرا باد است فرمانبر.

دلَم از مرگ بیزار است؛

که مرگ اهرمن‌خو آدمی‌خوار است.

ولی آن‌دم که ز اندوهان روانِ زندگی تار است؛

ولی، آن‌دم که نیکی و بدی را گاه پیکار است،

فرو رفتن به‌کام مرگ شیرین است.

همان بایسته آزادگی این است.

نیایش را، دو زانو بر زمین بنهاد.

به‌سوی قلعه‌ها دستان ز هم بگشاد

نظر افکند آرش سوی شهر، آرام.

کودکان بر بام؛

دختران بنشسته بر روزن؛

مادران غمگین کنار در؛

مردها در راه.

سرود بی‌کلامی، با غمی جانکاه،

ز چشمان برهمی شد با نسیم صبحدم همراه.

دشمنانش در سکوتی ریشخند آمیز،

راه‌وا کردند.

کودکان از بام‌ها او را صدا کردند.

مادران او را دعا کردند.

پیرمردان چشم گرداندند.

دختران، بفشرده گردن‌بندها در مُشت،

همره او قدرت عشق و وفا کردند.

آرش، اما همچنان خاموش،

از شکاف دامن البرز بالا رفت.

وز پی او،

پرده‌های اشک پی در پی فرود آمد.

بست یکدم چشم‌هایش را، عمو نوروز،

خنده بر لب، غرقه در رویا.

کودکان با دیدگان خسته و پی‌جو،

در شگفت از پهلوانی‌ها.

شعله‌های کوره در پرواز.

باد در غوغا.

شامگاهان،

راهجویانی که می‌جستند، آرش را به‌روی قلعه‌ها، پی‌گیر،
باز گردیدند.

بی‌نشان از پیکر آرش،

با کمان و ترکشی بی‌تیر.

آری، آری، جان خود در تیر کرد آرش.

کار صدها صدهزاران تیغه شمشیر کرد آرش.

تیر آرش را سوارانی که می‌راندند بر جیحون،

به‌دیگر نیمروزی از پی آن روز،

نشسته بر تناور ساق گردویی فرو دیدند.

و آنجا را، از آن پس،

مرز ایرانشهر و توران باز نامیدند.

سال‌ها بگذشت.

سال‌ها و باز،

در تمام پهنه البرز،

رهگذرهایی که شب در راه می‌مانند؛

نام آرش را پیاپی در دل گُھسار می‌خوانند،

و نیاز خویش می‌خوانند.

با دهان سنگ‌های کوه، آرش می‌دهد پاسخ؛

می‌کنندشان از فراز و از نشیب جاده‌ها آگاه،

می‌دهد امید.

می‌نماید راه.



کوتاه شده ی چکامه سیاوش کسرایی

زنان دربار اشکانی

خسرو قبادان

دمتریوس و خواهرزاده آنتیوخوس است که پس از مرگ دایی اش توسط اشکانیان اسیر و به دربار شاهی آورده شد. علاوه بر مورد موسای مشهور، شواهدی درباره یک زن خارجی دیگر وجود دارد، زن غیر رسمی یونانی که در دربار اشکانیان زندگی می‌کرد و مادر

متون میخی بابلی، مدارک یونانی یافت شده در اورامان کردستان و منابع رومی به موقعیت برجسته زنان درباری اشکانی گواهی می‌دهند، بویژه همسر و مادر شاه. ولی این اشارات اغلب فقط در حد اشاره کوتاهی به وجود آنهاست نه اینکه به ما اجازه بازسازی جایگاه و فعالیت و یا حدود اختیارات آنان را بدهد. یافته‌های باستان‌شناسی مانند سکه‌ها محدود هستند و ما از مقایسه یافته‌ها از محوطه‌هایی مانند دورا-اُوروپوس و الحضر می‌توانیم حدس بزنیم که زنان عالی‌مقام دارای موقعیت شناخته شده‌ای بودند. زنان درباری اشکانی به ویژه خواهران و دختران شاه، نقش مهمی در انعقاد پیمان‌های سیاسی با شاهان محلی و نیز با نجیب‌زادگان پارتی و بیگانه داشتند، بنابراین در ایجاد و گسترش شبکه‌ای که نجیب‌زادگان قدرتمند را به خاندان اشکانی پیوند می‌داد موثر بودند.

طبق متون بابلی به همسر شاه «شراتو» یعنی شاه‌بانو یا «بلتو» یعنی بانو گفته می‌شد، عنوان‌هایی که شاید لقب و شیوه خطاب به بانوان درباری را متمایز می‌کرد.

اسناد همچنین گواه این واقعیت است که شاهان اشکانی چند همسر داشتند. در نوشته‌ای روی پوست، یافت شده در اورامان نام‌های همسران مهرداد دوم ذکر شده است با اشاره به آن‌ها با عنوان‌های «شهبانو سیاکه، خواهر پدري و همسر، و آریازات با نام خانوادگی آئوتومه دختر تیگران شاه بزرگ و همسر شاه و آزاته خواهر پدري و همسر». شواهد حاکی از دو همسر متعلق به گودرز اول است که یکی آشیئباتوم خوانده می‌شد. در متن دیگری که در اورامان یافت شده همسران فرهاد چهارم نام برده شده‌اند اولنییر، کلئوپاترا، باسیرتا و بیستئیباناپاس. ما تنها از یک همسر ارد اول آگاهییم یعنی ایسپوبرزا که خواهرش نیز بوده است.

موقعیت همسر شاه با سایر زنانی که متعلق به خانواده شاه بودند ولی با شاه ازدواج نکرده بودند متفاوت بود. معمولاً این زنان را زنان غیر رسمی می‌خواندند ولی باید تاکید کرد که این زنان به علت عقد پیمان‌های سیاسی، به اسارات و یا به صورت «هدیه» وارد خانه شاهی شده بودند. یک مورد از چنین سرنوشتی، داستان دختر



(زنان با پوشاک پارتی یافت شده در الحضر)

یک شاه یعنی بلاش اول بود.

زنان خاندان شاه مهمترین نقش خود را در انعقاد اتحادهای سیاسی داشتند. در میان شاهان، ازدواج‌هایی مانند ازدواج رودگونه، دختر مهرداد اول با دمتریوس به منظور قانونی کردن حکومت یا تحکیم اتحاد سیاسی رایج بود، همانطور که در مورد خواهر آرتاواسدس، شاه ارمنستان، که با پاکوروس، پسر ارد، ازدواج کرد و اتحاد آرتاواسدس را با شاه اشکانیان تحکیم کرد.

زنان درباری بخشی از موکب شاهانه بودند و حضور آنها در ملاءعام قسمتی از نمایش ابهت شاهنشاهی بود. آنها همراه شاه میان اقامت‌گاه‌های مختلف در رفت و آمد بودند و حتی شاه را در لشکرکشی‌ها همراهی می‌کردند. این روش نزد شاهان محلی



(تیس شاهزاده خانم با پوشاک پارتی یافت شده در الحضر)

دربرداشت. فرهاد چهارم وقتی که تیرداد، مدعی سلطنت، به آنان حمله کرد بانوان خانواده خود را همراه داشت. به جای اینکه فرهاد چهارم بگذارد زنان بدست دشمن بیفتند همه آنان را کشت. یکی از دختران اوسرئوس (خسرو) در حمله ترایانوس به تیسفون در سال ۱۱۶/۱۱۵ زنده ماند، ولی اسیر شد. ۱۲ سال بعد هادریانوس او را به شاه اشکانی بازگرداند. رادامیستوس، شاه ارمنستان، در حال فرار از چنگ دشمن، همسر باردار خود را که دیگر قادر به ادامه سفر دشوار بر پشت اسب نبود با خنجر به او ضربه زد و او را به رودخانه ارس افکند. او را زنده پیدا کردند و پس از بهبودی نزد تیرداد فرستادند. تصویر زنان درباری فقط در مواردی استثنایی بر سکه‌ها نقش می‌شد. بدین ترتیب تک‌چهره موسا بر سکه‌های فرهاد پنجم نقش شده و تصویر کامنیسکارس، فرمانروای اولیمائیس، همراه انزازا، همسرش، نیز بر سکه‌های او نقش شده است. زنان بیشتر در آثار هنری به تصویر درمی‌آمدند. تندیس‌ها و سنگ‌نگاره‌ها زنان ثروتمندی را نشان می‌دهند که پوشاک باشکوه پارتی بر تن دارند، لباس پرچین و گشاد و آستین‌بلند بر روی لباس زیرین بلند از جنس پارچه‌هایی پر از آرایه و گل‌دوزی شده.

بدین ترتیب، گو اینکه باید به اندک بودن منابع اذعان کرد، به نظر می‌رسد که مقام زنان درباری و زنان نجیب‌زادگان پارتی به واسطه حضور شاه معنی می‌شد. شکوه و جلال آنان، تعداد فرزندان آنان و حضورشان در میان مردم نشانه‌ای از قدرت شاه بود.

منبع:

بروسیوس، ماریا: ۱۳۹۰، ایرانیان عصر باستان، ترجمه هایده مشایخ، تهران، انتشارات هرمس

چهره نمای بخش پرسی در نظر دارد تا بخشی مربوط به کودکان به چهره نما افزون دارد تا نونهالان زرتشتی را نیز مخاطب قرار دهد برای این امر از شما گرامیان که مایل به همکاری در این زمینه هستید درخواست داریم نقاشی‌ها، فرتور و نام کامل فرزندان خود را به یارانامه ی cninfo@czcjournal.org ارسال دارید. تا پس از بررسی در بخش کودکان با نام و فرتور آنها استفاده گردد.

با سپاس

و نجیب‌زادگان پارتی معمول بود. آنان نیز زنان را در اردوکشی نظامی همراه می‌بردند. به همین دلیل گفته می‌شود سورن برای جاده‌ی به زنان موکب سلطنتی لشکرکشی‌اش به ۲۵۰ کجاوه نیاز داشت.

اگر شاه از عهده حفظ جان زنان بر نمی‌آمد، اغلب به قیمت جان آنان تمام می‌شد. بعضی از شاهان برای اینکه نگذارند که زنان بدست دشمن بیفتند و اسیر و گروگان شوند، چاره را در کشتن زنان، شامل همسران و دختران می‌یافتند. این عمل نه تنها به خودی خود فاجعه بود بلکه عواقب وخیمی برای ادامه خط وراثت سلطنت نیز

خوداد ها

با سپاس از همراهی و یاری بیژن سلامتی و همایون دولت زاده که در فراهم آوردن نودادها ما را یاری می نمایند.



- شنبه ۲۲ فوریه ۲۰۱۴ : برنامه شاد با هنر نمایی هنرمندان فرزانه و امیر خان با همکاری گروه بانوان در مرکز برگزار گردید.

- یک شنبه ۲۳ فوریه ۲۰۱۴ : کدبان شاهجهان کسروی درباره ی بیمه تازه ی Obama Care, Covered California برای هموندانی که بیمه تندرستی ندارند سخن گفتند و باشندگان از این سخنرانی سودمند و آموزنده بهره مند شدند.

- یک شنبه ۲ مارچ ۲۰۱۴ : درمانگاه رایگان با پزشکان ویژه کار (متخصص) در رشته های درون پزشکی (داخلی) - گوش و گلو و بینی - چشم - استخوان - پودمان (اعصاب) - پروره (تغذیه) - گش (قلب) - پوست و دندانپزشکی در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار شد و آزمایش خون (کلسترول ، قند) ، آزمایش پوکی استخوان و مموگرام انجام شد شمار فراوانی از هموندان و دوستداران برای بهره مندی از کارایی های (خدمات) پزشکان و ویژه کاران به درمانگاه رایگانی که به کوشش گروه بانوان در مرکز برپا شده بود آمدند و این کار با کامیابی و پیروزی چشمگیری به انجام رسید. از همه پزشکان دیگر گروه های بهداشتی- درمانی، بویژه بانو فرشته سارمی، و همراهی کدبان ساسان سروشی برای فراهم آوری بانک خون و همه کسانی که روز خود را برای این کار گذاشته بودند سپاسگزاری کرده کار نیکشان را می ستاییم.



- یک شنبه ۹ مارچ ۲۰۱۴ : گزینش هموندان گروه زنهارداران (امناء) در این روز در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا انجام گرفت . برگزیدگان به چیدمان الفبا :

۱- آرمان آرینه ۲- نسرين اردیبهشتی ۳- داریوش باستانی ۴- بهرام فرشیدی ۵- فرشته خطیبی (یزدانی) ۶- رستم خوش سر ۷- مهرداد زمردی
* چهره نما به برگزیدگان شادباش می گوید.

- شنبه ۱۵ مارچ ۲۰۱۴ : شب گهنبار چهره ی همس پت میدیارم همراه با شام و دست افشانی وپایکوبی و آواز در مرکز برگزار شد.

- یک شنبه ۱۶ مارچ ۲۰۱۴ : چهره گهنبار همس پت میدیارم که به چم برابر شدن روز و شب و برای بزرگداشت آفرینش انسان است با اوستا خوانی موبدان آغاز گشت و پس از آن گزارش مالی گهنبار را بانو منیژه اردشیری برای باشندگان خواندند. همچنین درباره گزیدمان گروه زنهارداران کدبان بیژن سلامتی فشرده ای از روند گزیدمان را برای باشندگان گزارش دادند.

- شنبه ۲۲ مارچ ۲۰۱۴ : زادروز اشوزرتشت به همراه جشن سال نو در مرکز با اوستا خوانی آغاز گردید و سپس به همراه سخنرانی و برنامه

های شاد ، وشت و موسیقی و دکلمه بود و باشندگان تا پاسی از شب به پایکوبی و وشت پرداختند.

- شنبه ۵ آوریل ۲۰۱۴ : برنامه شاد شب مهر با هنر نمایی قاسم گلی و علی دانیال در مرکز برگزار شد .

- یک شنبه ۱۳ آوریل ۲۰۱۴ : دکتر اردشیر انوشیروانی درباره ی درمان و خو گرفتگی (اعتیاد) در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا سخنرانی داشتند و به پرسش باشندگان پاسخ گفتند.



- شنبه ۲۶ آوریل ۲۰۱۴: به کوشش گروه بانوان برنامه ای شاد در مرکز برگزار گردید.

- یکشنبه ۲۷ آوریل: آقای اشکان ذهبی درباره ی راه اندازی کار و پیشه و پیشبرد آن و همچنین روش بهره گیری از وامهای بانکی سخنرانی داشتند که با پیشواز گرم باشندگان روبرو شد.

- جمعه ۲ می: نمایش کمدی ی شومن فراری در مرکز برگزار گردید.

- شنبه ۳ می ۲۰۱۴: بزم شب گهنبار چهره میدیو زرم به همراه شام همگانی و دی جی در مرکز برگزار شد و تا پاسی از شب دنباله داشت.

- ۴ می ۲۰۱۴: گهنبار چهره میدیوزرم گاه که به چم میانه بهار و برای بزرگداشت آفرینش آسمان است در روز دی بمهر برگزار شد. در این آیین گدبان شهرام پور اسفندیاری گزارش پولی گهنبار را برای باشندگان بازگو کردند و گروه همنوایان مانتره موسیقی اجرا نمودند.

- یکشنبه ۱۱ می ۲۰۱۴: بزرگداشت روز مادر در آمریکا با همکاری گروه بانوان در مرکز زرتشتیان کالیفرنیا برگزار گردید.

- هموارد نگارگری درباره ی نوروز برگزار شد که از میان نوجوانانی که تا تاریخ ۱۲ مارچ ۲۰۱۴ نگاره های خود را به مرکز فرستاده بودند کیانا فرهنگی، شیوا مهرفر و کامران سهراب برگزیده شدند. چهره نما به این جوانان شادباش گفته و برایشان آرزوی کامیابی در دیگر زمینه ها را دارد.



برنامه های برگزار شده در سندیگو

- برنامه نوروز در ۱۴ مارچ در رستوران صوفی برگزار گردید که بیش از ۲۰۰ تن شرکت نمودند و همراه با موزیک (دی جی کیا) وشام از همکیشان پذیرایی شد.

در تاریخ ۲۰ آپریل پیکارهای والیبال در سندیگو با شرکت ۶ تیم برگزار گردید.

برنامه کلاسهای آموزشی و دینی که هر ماه برگزار می گردد و همراه با برنامه های سرگرم کننده و آموزشی دینی و موزیک همراه است. برنامه های آینده:

هایکینگ در روز پیر سبز (۱۵ جون)
کلاسهای دینی



زنهارداران گردش پنجم:



آرمان آریانه
داریوش باستانی
بهرام فرشیدی
فرشته یزدانی خطیبی
رستم خوش سر
نسرین اردیبهشتی والتمن
مهرداد زمردی

زنهارداران گردش پنجم از همه ی دست اندرکاران گزیدمان (انتخابات) به ویژه گروه پیشنهاد نامزدان، گروه نگرش بر گزیدمان، و از همه ی هموندانی که با رای پذیرش خود ما را پشتیبانی کردند سپاسگزاری کرده، با همه ی توانمان خواهیم کوشید تا خویشکاری (وظیفه) خود را برای پیشبرد و کامیابی هازمان (جامعه) زرتشتی، بخردانه و با اندیشه، گفتار و کردار نیک انجام دهیم
ایدون باد ایدون ترج باد

دهشندان:

دهشندان:

دهشهای اوستا خوانی:

- ۱- خانم سیمین نوروزیان بستانل و آقای منوچهر نوروزیان برای اوستاخوانی سر سال پدرشان روانشاد جمشید بهمن نوروزیان ۸۰ دلار.
- ۲- خانم پروین مهر خداوندی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد موبدیار داریوش بهدینیان ۱۰۱ دلار.
- ۳- خانم فرشته یزدانی خطیبی برای اوستاخوانی گهنبار پنجه برای درگذشتگان خانواده شان ۱۰۱ دلار.
- ۴- خانم پریدخت و آقای هومن کامیار برای اوستاخوانی سر سال روانشاد رستم غیبی ۱۰۲ دلار.
- ۵- خانم هما و آقای بزرگمهر و خشوری برای اوستاخوانی سر سال روانشادان مهربان فولاد و خشوری و خورشیدبانو خانی زاده ۱۰۱ دلار.
- ۶- برای اوستاخوانی روانشادان مهربانو و هومنی دینیاری و دکتر خدایار دینیاری ۲۰۰ دلار.
- ۷- خانم گیتا و آقای کوروش غیبی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد پروین رستم شهریاری جمشیدی ۱۰۰ دلار.
- ۸- خانم فیروزه بهدینیان برای اوستاخوانی روانشاد دینیار مرزبان بهدینیان شریف آبادی ۵۰ دلار.
- ۹- آقای پرویز یگانگی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد فرنگیس کیخسرو شاهرخ یگانگی ۲۵۰ دلار.
- ۱۰- آقای اسفندیار بندری برای اوستاخوانی روانشاد گلبابی شاپور کیخسرو بندری ۱۰۱ دلار.
- ۱۱- خانم شیرین فلفلی بنامگانه روانشاد جمشید رستم دهموبد نصرآبادی ۵۵ دلار.
- ۱۲- آقای رستم قریبی کرمانی برای اوستاخوانی سر سال روانشادان سرور رستم گشتاسب شهریاری و بهرام خداداد قریبی کرمانی ۱۰۱ دلار.
- ۱۳- خانم پروین فرهنگی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد اردشیر رستم فرهنگی ۲۰۰ دلار.
- ۱۴- خانم گلبنو یزدانی آفرین برای اوستاخوانی گهنبار خوشحالی برای خودشان ۱۵۰ دلار.
- ۱۵- آقای منوچهر زرتشتی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد رستم بهرام زرتشتی ۱۰۰ دلار.
- ۱۶- خانم سرور خسروپورمزدایی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد بیژن آذرباد مزدایی ۱۰۰ دلار.
- ۱۷- خانم مهشید یزدانی برای اوستاخوانی سر سال روانشاد داریوش

بهرام یزدانی ۱۰۱ دلار.
۱۸- خانم منیژه قدسی بنامگانه روانشاد پوراندهخت اردیبهشتی ۵۰ دلار

- ۱- تراست روانشاد مروارید خانم گیو برای کمک چاپ چهره نما ۱۶۰۰ دلار.
- ۲- آقایان آرمان آریانه و شهروز اش برای خرید پیانو ۱۰۰۰ دلار.
- ۳- آقای اردشیر باغخانیان ۴۰۴ دلار.
- ۴- دهشمنده برای ساختمان سیاوش آزادمهر ۵۰۰۰ دلار.
- ۵- بانوی دهشمنده برای برگزاری جشن نوروزی در ارواین ۳۰۰ دلار.
- ۶- بانوی دهشمنده برای برگزاری جشن نوروزی در ارواین ۲۰۰ دلار.
- ۷- خانم شیرین ماوندی بنامگانه روانشاد دکتر فرهنگ سروش زارع ۱۰۰ دلار.
- ۸- خانم مهوش و آقای دکتر تیرانداز گشتاسبی برای بازسازی بام مرکز ۲۰۵ دلار.
- ۹- خانم سیمین و آقای پرویز اردشیرپور ۱۰۱ دلار.
- ۱۰- آقای آبتین ساسانفر برای کمک به چاپ ماهنامه مرکز ۲۰۰۰ دلار.
- ۱۱- خانم هما و آقای کامبیز یگانگی برای هموندی و دهش ۵۰۰ دلار.
- ۱۲- خانم شیرین خانی مهرآیین بنامگانه روانشادان پیروزه جوانمردی- مهربان خانی و فریدون مهرآیین ۳۰۰ دلار.
- ۱۳- آقای عباس واثقی ۲۰۰ دلار
- ۱۴- آقای فیروز فلفلی ۱۰۱ دلار.
- ۱۵- خانم خورشیدبانو فرودی بنامگانه روانشاد جمشید پولادزندی ۱۰۱ دلار.
- ۱۶- خانم دلبر و آقای مرزبان مرزبانی ۵۰۰ دلار.
- ۱۷- آقای بهمن کاویانی کوثرخیزی ۱۰۱ دلار.
- ۱۸- دهشمنده برای کمک به کلاسهای آموزشی مرکز ۱۰۰ دلار.
- ۱۹- خانم روح انگیز مهرخداوندی ۱۰۱ دلار.
- ۲۰- دوشیزه شیوا مهرفر برای فروش نقاشی نوروزی شان ۵۰ دلار.
- ۲۱- آقای کامران سهراب برای فروش نقاشی نوروزی شان ۵۰ دلار.
- ۲۲- دوشیزه کیانا فرهنگی برای فروش نقاشی نوروزی شان ۵۰ دلار.
- ۲۳- آقای محسن زندیه ۳۰۰ دلار.
- ۲۴- فرزندان روانشادان مهربانو و هومنی و دکتر خدایار دینیاری برای کمک به چاپ ماهنامه مرکز ۱۰۱ دلار.
- ۲۵- خانم شیرین سپهری ۵۰ دلار.
- ۲۶- خانم اختر شجاعزادگان بنامگانه روانشادان دکتر شروین بهروزیان و خدارحم بهروزیان و سلطان شجاعزادگان ۱۵۰ دلار.
- ۲۷- خانم مهین نیک انجام و فرزندان کامیار و نسیم نیک انجام بنامگانه روانشاد فرهاد نیک انجام ۱۰۱ دلار.
- ۲۸- آقای کورش قندهاری زاده و بانو ۱۰۱ دلار.
- ۲۹- خانم سیمین و آقای پرویز اردشیرپور برای یادبود سی امین

دهشمندان ولی

- ۱- فرنگیس جم زاده ۵۰۰ دلار
- ۲- نازی عزتی - شاهرخ ۵۰ دلار
- ۳- خانواده منوچهری ۳۰۰ دلار
- ۴- شهرام و فرانک قندهاری زاده ۳۰۰ دلار
- ۵- شهلا غیبی ۵۰ دلار
- ۶- فیروزه ارغوانی ۵۰ دلار
- ۷- فریبا و کامیار سروش ۵۰ دلار



Trust of Morvarid Guiv

4001 S. Decature Ave.
suite 37-337
Las Vegas, NV, 89103
Tell : (809)889-9795

سالگرد درگذشت روانشاد بانو کیخسرو فرجودی (اردشیرپور) ۱۰۱ دلار.

۳۰- خانم گلبنو رستمی بنامگانه روانشاد مهربان آبادان سپهری برای بازسازی بام مرکز ۱۳۰ دلار.

دهشمندان سن دیگو:

۱- خانم پریدخت زرتشتی ۳۰۰ دلار

آیین پرسه:

آیین پرسه روانشاد کیواندخت سفرنگ بردبار در تالار مروارید گیو این مرکز برگزار گردید.

از سوی هموندان مرکز زرتشتیان کالیفرنیا درگذشت روانشاد بانو کیواندخت سفرنگ بردبار مادر گرامی بانو شیوا بردبار خورشیدیان هموند گروه مدیران مرکز را به ایشان و همه خانواده گرامی دل آرامی داده و شادی روان آن زنده یاد و تندرستی و دیرزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم.

آیین پرسه روانشاد همایون شیرمردی زاده پریدخت در تالار مروارید گیو این مرکز برگزار گردید.

درگذشت این روانشاد را به همسر گرامی ایشان موبدیار رستم ثالث و فرزندان و خانواده دل آرامی داده؛ شادی روان آن زنده یاد و تندرستی - دیر زیوی و شادزیوی بازماندگان را از اهورامزدا خواستاریم

بانو فرشته یزدانی خطیبی بمناسبت سالگرد درگذشت همسرشان شادروان دکتر هوشنگ خطیبی مبلغ ۵۰۰۰ دلار یارانه آموزشی (اسکالرشپ) به ۵ دانشجوی زرتشتی پرداخت مینماید. واپسین هنگام برای دریافت این یارانه یکم سپتامبر ۲۰۱۴ میباشد. سامه ها و برگه های (شرایط و مدارک) بایسته برای دریافت این یارانه آموزشی :



- ۱- دانشجوی تمام وقت در دانشگاه ورسنگ (معتبر)
 - ۲- فرستادن پیشینه (رزومه)
 - ۳- فرستادن کارنامه (ریز نمرات)
 - ۴- راین نیاز (دلیل احتیاج) به این یارانه آموزشی
 - ۵- چگونه این یارانه را برای دانش اندوزی خود به کار خواهید برد.
 - ۶- گزارش آرمان های آینده خود
 - ۷- گزارش نیکوکاری های همگانی و یاری به هازمان (جامعه)
- خواهشمندیم برگه های خود را به آدرس مرکز زرتشتیان بفرستید.

California Zoroastrian Center 8952 Hazard Ave. Westminster, CA 92683

California Zoroastrian Center
8952 Hazard Ave.
Westminster, CA 92683

Non-Profit Org.
U.S. Postage
PAID
Permit No. 12300
Huntington Beach, CA 92647

Summer 2014
Issue No. 170
www.czcjournal.org



CHEHREHNAAMA

Publication of California Zoroastrian Center

This publication is printed with the help of donation from
Morvarid Guiv Trust

چهره‌نا

روستای کرج فراتور از سیما مهرآذر

Editor's note:

I was introduced to Avesta at a young age and grew up reciting Khordeh Avesta by heart. Twelve years of my childhood Friday mornings were spent in “Sazeman-e-Fravahar” in religious education and not once did any one introduce the Gathas to any of us. There was an honorable mention of its name every now and then but it ended there at a title. It was not until I came to the U.S. and got my hands on an English translation of the Gathas that my understanding of who Zarathushtra was and what his message was changed forever. I read the emotion, the wisdom and the thought process of a brilliant man who had an incredible understanding of the cosmos and the foresight to see beyond his immediate surroundings so long ago.

As I have gained more knowledge of the Gathas, I have seen unique reflection, and guidance for a happy, progressive, and useful life on this earth. I have also learned that Avesta is a beautiful collection composed by minds that believed in the pre-Zarathushtrian ideas. The beauty makes me admire the work but I stay true to the Gathic guidance and message.

In the eighties I saw a Parsi prayer ceremony for the first time which showed me that Zoroastrian rituals they practiced was different than what I had grown up with. Our ceremonial and cultural practices as Zartoshti's may have been influenced by Islam in Iran, Hinduism in India or Catholicism in Venezuela, etc. The point is Zoroastrians could be anywhere in the world practicing the religion anyway that is comforting to them. Since our guidebook “Gathas” does not prescribe a strict regimen of do's and don'ts, in my view it is perfectly acceptable to add any cultural beauty to enhance one's experience. Does it really matter whether the fire in the temple is gas or wood burning? Or how you perform the Gahanbars? Or whether you observe “nabor” or if you pray five times a day? Does it make you any less Zartoshti if you have not been “sedreh poushi'd”?

According to the Gathas your life is a living prayer, if you lead a good life, if you are kind and loving; if you care for the environment and follow the path of Asha using your good mind you are followers of Zarathushtra. The rest is icing on the cake and you can ice it anyway you want to.

*Ushta,
Fariba*

EDITORIAL POLICY :

Internet : Ramin Shahriari

Typesetting and Design :

Farzan Ziatabari

YOU CAN NOW
DONATE ONLINE TO ANY
CZCPUBLICATION

GO TO :

www.czcjournal.org

And the bottom of the page You will see
following

Please consider donating to ChehrehNama. Thank You.



The opinions expressed in articles we publish are those of the authors, and may or may not represent the views of the Editorial Board of Chehrehnama, or the Board of Directions of CZC.

Chehrehnama's Email:

cninfo@czcjournal.org

Tel: (714)893-4737

Fax: (866)741-2365

CZC Publication's Website:

www.czcjournal.org

CZC will send you IRS accepted receipt for any amount of donation.

ChehreNama is adopting a new approach of having a guest editor for each issue of the journal. The guest editor and their invited writers will produce two or more articles focused on a topic of importance in the context of the 21st century and present the Zoroastrian perspective on it.

In this issue we are pleased to introduce Roxana Mehrfar as our guest editor with her theme "Understanding and developing my Zoroastrian identity"

Discovering, Understanding, and Developing my Zoroastrian Identity

By: Roxana Mehrfar



Over the course of our world's history, religion has served as a cultural identifier, grouping people together or separating them from each other. Though we, as Zoroastrians, represent one sliver of the world's religions and cultures, ours is

steeped in history and our ancient faith planted the seeds and moral blueprint of subsequent major world religions. To be part of today's Zoroastrian population gives me great pride. But pride alone will not sustain us, and pride alone will not preserve our rich and vibrant religion in an uncertain future. Throughout modern history, we as Zoroastrians have faced different challenges in preserving our identity. Our parents, grandparents, and great-grandparents have stories to tell and experiences to share that I, as a Zoroastrian living in the United States, find unsettling. Surviving, persevering through adversity, and self-preservation is what has kept the Zoroastrian population around the world strong. I think this partly explains why our Zoroastrian community here in California is so special and cohesive: we guard and protect our ancestry, just as those before us did.

All of these heavy musings have remained, for the most part, in the back of my mind as an afterthought. To the contrary, when I think of my Zoroastrian roots, my thoughts center on feelings of gratitude, hope, respect, and honor. Gratitude, because I feel so lucky; hope, because I wish to see our religion continue to prosper, bringing happiness and inner peace to all; respect, because I am indebted to the generations of Zoroastrians before me who have cultivated and protected my heritage; and most importantly, honor because I am truly honored to call myself Zoroastrian and follow the path of Asha.

But what does it really mean to be Zoroastrian? Am

I doing it right, or have I somehow misplaced the tremendous responsibilities incumbent on me? Am I doing my part to preserve our religion for our children and grandchildren? These are questions that I reflect upon every so often. These are also the questions that help me to understand and shape my Zoroastrian identity.

Discovering one's own identity takes a great deal of time and soul searching. As a young adult, I continue to refine my own identity, and I am comfortable with knowing that this kind of understanding is part of life's journey. Identity is discovered, re-discovered, and constantly evolving.

Growing up Zoroastrian in the United States is a unique experience. I owe my deepest respect and admiration to my parents and grandparents for teaching me about our Zoroastrian faith, guiding me to be a good Zoroastrian, and surrounding me with the Zoroastrian community, where I met friends and families who shaped and continue to shape my identity. It is the years of Farsi and religion classes at Dar-e-Mehr, organized lovingly by our community members, that helped educate me and bond me to my Zoroastrian friends.

As a child, life is far simpler. For that reason, identifying as a Zoroastrian was as easy as saying my Ashem Vohu and Yatha Ahu prayers every night, celebrating mine and my brother's sedreh poushi, educating my non-Zoroastrian friends who showed an interest, and proudly wearing my sedreh and koshti. As I grow older, I realize that being Zoroastrian and following the Zoroastrian faith is much more than this. Today, I identify with my faith and connect more deeply with my identity by doing my best to live a life of meaning and purpose. To do this, I look to the ancient teachings of Zarathustra and strive to implement Zoroastrian ethics and core principles in my daily life.

The universal tenets of Zoroastrianism have and will always serve as my guide in life. It is these that will help me continue to develop and understand my evolving identity as a Zoroastrian.

Chehrenama apologizes to Ms. Mehrfar for a typographical error that occurred during page set up. Additional sentences that were not part of her writing were added on printed copy and corrected here.

My Zoroastrian identity

By: **Roya Behmardian**



I think I can only discover who I am while also reflecting on who I love, and what I love—and it's because that is what makes the biggest impression on my identity. You see, day by day I come just a little closer to understanding

that what I value the deepest are the things that have made me feel the most. And above all, those things and those people that have made me feel happy, proud, sad, or even angry have become a part of who I am. Together they create my story, and subsequently they, along with how I choose to perceive them, create my identity. Because Zoroastrianism has always been such a big part of my life, much of what I love falls into that category—and thus a part of my story, but not all of my story, hold pieces of my Zoroastrian identity.

When thinking about this sort of religious identity, what is it that I love? Well, the history itself instills a great sense of pride within me. One time I was studying for a test and the author wrote one sentence about Zoroastrianism after 50 pages of Mesopotamian history and I called my mom as if I had just won a Costco sized pack of otter pops to tell her the great news. But more than that, Zoroastrian values and messages have helped me grasp what righteousness looks like, though I may not always get it right. Certain traditions, like saying my ashem vohu prayers, may not be something I regularly par-



ticipate it—but that doesn't mean I never do. And when I do, it helps me feel free, yet simultaneously at home.

So then, who is it that I love? Well in a general sense, there are a few. Some are Zoroastrian, and some are not. In fact, I look inside myself surely enough to find certain people, no matter their religion, who are not only held up in the highest regard in my mind, but have also tapped into a dimension of my heart—one that has come to belong to them. There are several people in my life this applies to—and a few of them were given to me because of the Zoroastrian community. Like many, I was lucky enough to go to Dahr-eh-Mehr as a child and grow up with the people I met there. Though I admit it has been a while since I've been back, I will never forget how many unique memories and bonds this community has given me; I appreciate it and truth be told, a part of me feels indebted.

My Zoroastrian identity is made up of a collection of feelings, and mostly good ones. Above all, the sense of joy, pride, and community I feel because of my identity makes me feel more whole, more complete, and more connected. At the same time, I think it has played a different role in who I am depending on each stage of my life. When I was a youngin, going to Dahr-eh-Mehr every Sunday was the highlight of my week. I said my prayers every night, my grandpa would spend a lot of time telling me about the Gathas, and I remember one time my friend spent a two-hour car ride teaching me the Hamazur-bim prayer so we could both win a prize at Firdaus' camp.

A lot has changed since then. But what has remained are: the memories, how much I value those people and most of the lessons learned. For what it is worth, I can say that growing older has made me cherish all the things I had when I was younger much more. That is why I treasure what I have now as a reminder that the Zoroastrian part of me is a permanent part of me. Though it morphs, it is stable—and though it changes, my foundation in it remains intact for as long as I wish it to be. And I wish it to be, for always.

Roya Behmardian was born and raised in Southern California. She has attended CZC's Persian and religious classes all through her childhood. She is graduating from UCLA in June with a major in Psychology/ minor in education.

Zoroastrianism Identity in USA vs. Iran

By: Pouya Namirania
Nusheen Goshtasbi

Pouya: Waking up at 6:30 AM and taking a bus to school was my schedule for the five years that I went to middle and high school in Iran. I would get to Mabad (Dar-e-Mehr) around 7 AM and stand in front of the aatash-kadeh fire with a group of my friends to start the day with a group prayer. When the bell would ring, we would run to class. I would do this every morning in middle school and while I attended Firouz Bahram High School in Tehran. In addition, we had morning prayers in school when we lined up to go to class.

Nusheen: Every Sunday from when I was 7 years old until I was a senior in high school, my mom would wake me up at 8:30 AM to get ready to go to Dar-e-Mehr at California Zoroastrian Center. After groaning and moaning about getting up so early on my day off, a smile would cross my face as I remembered I would finally get to see all my (Zoroastrian) “Z-friends,” from all different parts of Orange County, in class. For 11 years we would take the 35 minute drive to Westminster, where my sister and I would attend Persian, religious, ethics, and history classes.

Pouya: Growing up in Iran and studying in Zoroastrian schools was always a reminder to me of Zoroastrianism and our beliefs. Even when I went to a private school my first year of high school, my friends and I would go to religious classes on Sundays. We would attend almost all the celebrations and gatherings. Every summer many of us would go to the 3-day summer camp in Koushke Varjavand. All of these made my connections with Zoroastrianism stronger.

Nusheen: In the Westminster Dar-e-Mehr, I grew up alongside friends who became part of my own Z-community now. From getting boba from down the street, to Winter Camps, to Teen Class’ Big Sunday and Interfaith Forum, I was given so many opportunities to network and develop a community within Zoroastrians my age whose parents had moved from Iran to California. We shared a bond with our faith, values, and upbringings. So, although I might not have experienced the same Zoroastrian community that my parents had in Iran, I believe I have found my

Zoroastrian identity with the resources I was given.

Pouya: Although moving to the United States changed the way I practice Zoroastrianism, it helped me to find other ways to implement Good Thoughts, Good Words, and Good Deeds in my everyday life. I approach every decision that I have to make by keeping these principles in mind. I donate platelets/ blood on a regular basis to help those with cancer or in need. I do so, because when I think about saving lives every time I donate, it both makes me feel proud and reminds me of our principals.

Nusheen: In my day to day life, I must admit I do not practice being Zartoshti as much I wish I could, especially with the crunch for exams in a university setting. However, I think being Zoroastrian has created a foundation for much of the knowledge I have built upon today. Much of the ethics I learned in Teen Class created the person I was yesterday, the person I am today, and the person I strive to be tomorrow. With each day, I want to do the right thing, yeah, yeah, we all know “because it is the right thing to do”--but I am getting the chance to see real world examples of what happens when one does not do the right thing. For example, in the Wakefield 1998 Lancet paper, the investigator concluded that there is an association between MMR (measles, mumps, reubella) vaccine and autism symptoms. The investigator in this case had hand-picked 12 cases for his study and modified their symptoms and lab results to prove they had “gotten” autism from the MMR vaccine. Because of this misinformation, many parents opted their children out of the MMR vaccine, which led to measles outbreaks around the world. This researcher’s dishonesty altered these children’s lives and allowed for outbreaks of a deadly disease that led to many deaths. In all parts of this story I was reminded of how proud I am to be Zartoshti; to be taught these principles from a young age and to hold by them is one thing I will always be grateful for. I am proud to be a Zoroastrian and I will stand by the ethics I was taught, and will teach others when I get the opportunity.

Together: Despite our different backgrounds and different upbringings as Zoroastrians, we both now reside in California and attend the University of California, Irvine. Each of our Z-identities has been altered from how we were raised but we continue to preserve it in our own unique way. We preserve the teachings of Zarathustra in our daily lives by following and applying his mantras to problems we en-

counter. We also took the initiative to preserve the Z-community at UCI by creating the first Zoroastrian Student Association in April 2013. Within this community we gather to preserve our unifying bond—

our religion and our heritage. For example, we planned a trip to Getty Villa to visit the Cyrus Cylinder, the perfect outing and opportunity to reflect on Zoroastrian heritage.



Pouya Namiranian is a fourth year Biological Sciences major at University of California, Irvine. He was born and raised in Tehran, Iran and moved to the United States during high school years about five years ago. He is a pre-dental student.



Nusheen Goshtasbi is a third-year Biological Sciences major at the University of California, Irvine. She is a first-generation Iranian American and has been raised as Zoroastrian in Orange County. On campus she is involved with the Iranian Student Union, the Zoroastrian Student Association and the Undecided/Unde-

clared Mentorship Program.

In Closing....

For the younger generation of Zoroastrians, developing and understanding our identity can be a protracted process. Some find a sense of community within social or educational circles, and others take meaning from within. The common thread is that we all search for a way to both reconcile and harmonize our Zoroastrian roots with our culture and surroundings.

By:Roxana Mehrfar

Roxana Mehrfar holds a Bachelor of Arts degree in Political Science from UCLA and a Juris Doctor degree from Loyola Law School. She presently resides in Orange County, where she practices and specializes in civil and intellectual property litigation. She has been involved with the Zoroastrian community since childhood.

SHORT PERSPECTIVE ON DISCOVERING AND PRESERVING ZOROASTRIAN IDENTITY IN DIASPORA

By: Dina McIntyre's

Unlike Iran and India, in which the Z communities were separate communities, and lived in groups, the United States is a country that absorbs immigrants. It is a country in which the homes we live in, and the jobs we work at, are all far flung -- not in tight-knit communities. If we do not confuse racial and cultural issues with the religion, we will do fine.

Think of all the immigrant groups who arrived in this country over the past 100 or more years -- the Scandanavians, the Irish, the Italians, the Scots, and others. The generation that first came over, clung very hard to their cultures and languages. Their children, a bit less so. By the third generation, they were still proud of their cultural heritage, but it was more of a nostalgic thing. The Irish celebrate St. Patrick's day. The Italians celebrate Columbus Day. The only thing that survived as a part of their day to day lives was their religions. The descendants of the Scandanavians, are still mostly Lutherans. The descendants of the Irish and the Italians are still mostly Catholics. The descendants of the Scots are still mostly Protestants. And so it goes.

So we have to ask ourselves. What is our identity? What will be the identity of our children and grandchildren?

If we want to preserve our "identity", we should teach our children Zarathushtra's teachings, so that it becomes a part of their lives. So that it helps them to cope with, and make sense of, the good times and the bad times. So that it provides them with a framework for living. We should have rituals that are simple and meaningful to them. And we should welcome anyone who is interested, and not treat them as second class citizens, because some of our kids will be marrying out. These are the things (in my view) that will help us to survive.

An excerpt from Dr. Kerr's article, summarized with author's permission. vohuman.org is hereby acknowledged as the source. For full text and references please see [http://www.zoroastrian.org.uk/vohuman/Article/Avestan%20Womanhood%20\(its%20high%20esteem\)%20and%20Love.htm](http://www.zoroastrian.org.uk/vohuman/Article/Avestan%20Womanhood%20(its%20high%20esteem)%20and%20Love.htm)

Avestan Womanhood

By: Dr Sam Kerr



Avestan Womanhood (Nāirithwana) - its high esteem (Aibi-gairya)

The Zarathushtrian pattern of society, both in Iran and on the Subcontinent is governed 'outwardly' by an overt patrilineal tradition. Yet, deep down 'inwardly', there seems to have remained a silent undercurrent of a covert matrilineal way of life. So covert, indeed, have been the ways that few 'outsiders', who have volunteered to study the way of life, have managed to detect them. Possibly, they have been unable to put their study of the covert ways in words effectively. The 'outsider', somehow, sees some attitudes and behaviours as "common practices". The onus of the burden seems to have been put on and borne by the woman, although admittedly, in a rather bravely subtle and subterranean manner.

Such ways have, in fact, remained so for millennia through the trials and tribulations of our wanderings, displacements, migrations and resettlements during which period the woman has borne, with silent fortitude, the tremendous burden of the transmission and continuity of our customs, our attitudes, our mannerisms and our ancient Indo-Iranian traditions enjoined in the Avestan

Scriptures.

Many non-Zarathushtrian writers, among them women, have been fascinated by such Gāthic/Avestan treatment of the genders, by the talk of women in noble terms and by the fact that the wife held a position equal to the husband, both in the house and in the community. She also took part in the religious ceremonies as equal in the congregation and in acts of worship. There are no separate sections for worship and offer of prayers to the fire.

Unlike the trend in other civilisations the birth of an Avestan girl heralded as much joy as the birth of a boy. During ancient times **the 5th day (Spandārmad Ruz) of the month of Spandārmad was a special feast day of honor for women - a Mother's Day.** The Yazata, Spəntā Ārmaiti (Pāh: Spəndārmad) as the patron Yazata of Mother Earth, especially looked after the good, chaste and beneficent mother and wife, who cared for and loved her children and her husband. Liberal presents as thanksgiving were bestowed on the woman of the house by the men in the household. The custom still exists among Zarathusti communities in Iran and her former colonies of the former Greater Persia.

Mary Boyce in her 'Textual Sources' quotes from an English translation of dogmatic Pāhlavi passages from 'Chidāg Andārz i Pōryōtkēshan': ".....each man or woman who attains the age of fifteen should know these things: **Who am I? Whose am I? From where have I come? To where shall I return?.....My mother is Spəndārmad, my father is Ormazd. My humanity is from.....**" We will come to the purpose of this insertion, later in the modern interpretation of this topic.

Unlike the heated and inconclusive theosophical debates occurring in the other Faiths of the world, whose Archangels and the subordinate pantheon of divinities are all masculine and the allusion to the gender of the Creator is denoted

as ‘He’/ ‘Him’ (with a capital ‘H’) only, there is no such disputation in Avestan beliefs. The Creator’s Divine attributes have a fairly equal distribution of the two genders and some are even described as neuter. Of the seven Divine attributes [the Avestan Archangels/ the Aməshā Spəntā (Pāh: Amshāspand)/ the Divine Heptad which are the Holy Immortal attributes of the Creator] **feminine genders are given to Spəntā Ārmaiti (Pāh: Spəndārmad), Haurvatāt (Pāh: Khordād) and Amērētāt (Pāh: Amardād).** Spəntā Mainyu the Holy Spirit of Ahurā Mazdā (like all other Mainyus) is masculine. The remaining three Divine attributes Khshathra Vairva

(Pāh: Shēhrēvar), Vōhu Manō (Pāh: Bahman), and Āshā Vahishta (Pāh: Ardibēhēst) have been kept neuter, but have been given either gender during the translations / interpretations by different scholars at different times.

Being the essence of Ahurā Mazdā’s very nature they are so close to him that, in the Gāthās, Zarathushtra addresses the Creator as the singular ‘thou’ and sometimes when he apprehends the Creator together with more than one of these Divine attributes with the plural ‘you (i.e. all of you)’. Yet, Zarathushtra has not used the word *Aməšā Spəntā* (which appears later in the Younger Avesta) to denote these Divine attributes of the Creator. The inextricably woven total gender conglomerate is given the Spiritual (Minō) title of Lord (Ahurā) of Wisdom (Mazdā) to **the Creator in our Faith** rather than of god (as in the other Faiths). Borrowed from their own Roman masters the words **God, Gods and Goddesses were imposed** by overzeal-

ous missionaries and entered common vocabulary after the (so-called) Third World colonial empires were established. The Indo-Iranian words have always been the ‘Creator’ and the ‘Divinities’.

Zarathushtra’s authoritative suggestions:

As seen by my mind, below are my humble interpretations of **Gāthā Vahishto Isht -Yasna 53.5 to 9** while comparing Irach J S Taraporewala’s interpretations of the Gāthic words with the meaning of some vital Sanskrit equivalents found in the Vēdic and later Sanskrit Texts.



Verse 5: “Listen attentively to these words (of instructions) as I speak to ye, Maidens and to ye, Youths prepared to engage in the bonds of holy matrimony. Understand them well and bear them in thy Good Minds. Let each one of ye do earnestly strive to surpass the other, both, in Righteousness and in Love, to such a degree as to deserve the more gainful of the re-

ward.”

Verse 6: “Through thine entire life accept, O’ Men and Women, that the instructions of Truth shall prevail in the face of convenient Untruths of obvious advantage, trying to lead thee away from thine own true selves (remain true to thine own selves). Then, verily, such woeful deceit of the evil eye shall envelope and dim the glow of thy Inner Selves (like smoke around fire) enticing ye to perversions in life.”

Verse 7: “But, the reward of this pious bond of togetherness shall be there if ye, as wedded couple, continue to exercise zealous devotion to each other in all walks of life (high or low) where the evil spirit of those devoted to untruth is encountered. However, should ye decide to renounce this pious bond of togetherness ‘woe’ shall remain thy last word.”

Verse 8: “Needless, those intimidators will undoubtedly face the consequences of their guilt-ridden acts when they are countered by our just rulers in favour of our Maidens and Men, who will, then, become free of dissension and attain happiness for evermore

Verse 9: “Such perpetrators of evil, who promote the disapproval of our worthy Maidens and Men, are themselves given to craving passions, to scorning Righteousness and to strife among themselves and with their own Inner Selves

Then, follows Zarathushtra’s **Airyōmā Ishyō recitation, Yasna 54.1** which is traditionally recited during all Zarathushtrian wedding ceremonies as a Wedding benediction (blessings - Pah and Guj: Āshirwād) from the priest. The benediction confers a Desire for lasting friendship (for their togetherness during the entire life) of the couple. The Yazata of Friendship (and of Healing), Airyōmān, is invoked;-

“May the much desired and lasting friendship come, in the pursuit of this noble purpose of the Good Mind, to the support of the men and women of Zarathushtra whose Inner Selves seek to earn this precious reward. I will pray to Āshā for the bestowing of this righteous blessing, you so desire, which Ahurā Mazda has intended.”

The devout (religious) Woman:

Zarathushtra, in his *Yənghē Hātām* prayer recitation, effectively sums up the concept of ‘spiritual holiness’ of humans: “**Reverence be to those men and women who, among all other living beings, having received Ahurā Mazda’s gift of rational thought, themselves seek to excel in acts of worshipful reverence, in righteousness.**” This short prayer is held in such high regard that it is prayed at the end of each of the 17 Hāitis (chapters, also Hās for short) of the Gāthās, at the end of the main text of all the Yashts and the 5 Gāhs, as if to reinforce the rationality behind the holiness of humans (amongst all other living creatures).

The high esteem (aibi-gairya), in which they were held, was way ahead of such regard shown to women in other cultures of the time. Their dignified standing of a high degree as mother, wife and the lady of the house



was envied and the virtues she prayed for and inculcated in her children were celebrated in verse and prose. What, then, were the qualities of these Avestan holy women?

Women as Priests:

The Book on Aerpatishtān and Nirangishtān describes how both, men as well as women, were asked to officiate as Priests and in doing so had to give up their important work of tending the growing fields (during times of a land-based economy) in order to fulfil this pious requirement, but only to a maximum of six days, probably in a rotating roster. Those willing to become priests had to go through the intensive training like their husbands did.

Visparad 4.4 talks of women being summoned to serve during the ‘obligatory’ Seasonal festivals of ‘Gahanbār’. Unlike on the Subcontinent the lay persons in Iran actually took (and still

take) active part in the solemnity of some rituals of the ceremonies.

In the Gahanbār ceremony, while eight priests surround the glowing Fire, the representatives of the community in the village, district and the household, including a respected (and holy) housewife of many off-springs (**hushham sasta: ‘well-versed’ in the ritualistic procedures**), are all expected to be readily available to fulfill certain obligations during the ceremony conducted by the eight Priests.

Women as Judges:

In the Stud Yasna, **Dinkard XXI 7.8 “the proficiency of a woman, who was thoroughly acquainted with the Avestan Law was recommended for Judgeship and presided over a court of law and often in preference to a man, less acquainted with the law.”**

Women as Rulers:

In *Gāthā Spənā Mainyu Ys: 48.5* Zarathushtra implores, “May a just sovereign (not an oppressive one), either man or woman, through experiences of good understanding rule over us (in both, our earthly, Geti, as well as in our spiritual, Mino, existences).”

The Queen: The Khshathri (consort of the King, the Khshathra), a renowned and dignified personality, was a highly respected person holding unquestioned public authority. She was known to make herself readily available to the masses, who often reached out to her for assistance during social disquiet and moments of crises in the realm.

With the **advent of industrialization**, the cultural influences of materialism created an unfor-

tunately narrow stereotype of what women (and men) are, or should be, really like. As modernization progressed those, whose talents and temperaments did not ‘fit the stereotype’, were even labeled as suppressing much in themselves that would seek expression ‘to become equal’. This stance, sadly, led to a social disquiet, improperly based on ‘unfair inequality’ totally ignoring the vital propriety of ‘individuality’ into account. In a materialistic way of industrialized life, where speed and quick profits became more important, this surmise turned out to be somewhat true in the conduct of such aspects as the government of the arms race, environmental degradation and of many other present day ills. The urge for being heard to be and being seen to be ‘doing something worthwhile’ during life, with a **consequent need to seek approval (i.e. of external energies)** increased and, further, strained the ‘individualistic’ emotional values of togetherness.

In such different times, when **the requirement of two earnings**, oftentimes, becomes necessary to be able to meet costs, it would help to delve into the crucial elements pointed out by Zarathushtra of **intimacy and trust (internal energies): - Gāthā Vahishtō Isht, verse 7: “But, the reward of this pious bond of togetherness shall be there if ye, as wedded couple, continue to exercise zealous devotion to each other in all walks of life (high or low) where the evil spirit of those devoted to untruth is encountered. However, should ye decide to renounce this pious bond of togetherness ‘woe’ shall remain thy last word.”**

It is really not important whether one works or stays at home or whether the other is always able to help out in housework or not. As such, all work is sacred without having to feel obsessed about the choice. Ultimately, it all comes down to the phrase, ‘**know thyself**’ enough to strengthen the bond of togetherness. **Gāthā Vahishtō Isht, verse 6: “Through thine entire life accept, O’ Men and Women that the instructions of Truth shall prevail in the face of convenient Untruths of obvious advantage, leading thee**



away from thine own true selves (remain true to thine own selves). Then, verily, such woeful deceit of the evil eye shall envelope and dim the glow of thy Inner Selves (like smoke around fire) enticing ye to perversions in life.”

According to the Gāthās, the ‘who-should-I-be?’ person should really be asking ‘who-am-I?’ **The basis of Zarathushtra’s teaching was reflection.** He emphasized on the concept of **individuality** (the personal quality of consciousness in each individual) in desisting from becoming a mere unreflecting member of a herd. This does not imply, by any means, violation of the time honored traditions, which have preserved the vital elements of the faith. The awareness of and the nurturing of the physical world, well and truly welded into the Avestan woman’s defined role from ancient times, is (a silent, but) the greatest strength of our faith. This relationship of the Avestan woman to the physical world (**hu-shyaōthnā - meaningful experience**) has become recognized as being more significant, in combating the workings of Angra Mainyu, than all the pious rituals enacted by the well-meaning priesthood can ever attain. The reflective nature of our faith has always remained meaningful in our response to a fundamental need, that of our physical striving during our constant movements out of the primal homeland. Prof. Kaikhosrov Irani calls this need a **Primary religious demand**. The **Secondary religious demand**, he says, arises when, encountering a particular religious tradition, the person (here, the Avestan woman) demands a religious vision (an intensely personal one) which she can dedicate herself (and her family) to.

Dr Sam Kerr is a fellow of the Royal Society of Medicine (London) and of several Colleges of Surgery; Sam Kerr was Surgeon / Lecturer, the University of NSW and College Hospitals, Sydney from 1968 to 2003. He is now Emeritus Surgeon at the University and Hospitals. He has initiated / been a founding member - Aust. Zoroast. Assoc. of NSW, Sydney. In addition to his professional writing he has lectured / published on the social, cultural, historical and scriptural aspects of the religion of Zarathushtra.

*Greetings from the new board
of trustees elected in
the spring of
2014*

In the name of Ahura Mazda

As the members of the newly elected 5th Board of Trustee, we would like to take this opportunity to show our gratitude and thanks to the members of the Nomination Committee, the Election Committee, and all the CZC members who put their trust in us. We will do our utmost effort in fulfilling our duties with the goal of progress and prosperity for our community using best wisdom and with good thoughts, good words and good deeds.

The 5th Board of Trustees of CZC:

Arman Ariane

Daryush Bastani

Bahram Farshidi

Fereshteh Yazdani Khatibi

Rostam Khoshsar

Nasrin Ordibeheshti Waltman

Mehrdad Zomorodi

Please send your "Dear Nahid" questions that are within the confines of various aspects of the Zoroastrian religion/culture or conflict resolution to cninfo@czcjournal.org

Ask Nahid

Dear Nahid,

"In the Christian religion, when you sin, you confess and you are forgiven. In our religion, how do we deal with a sin that we have committed?"

Shawyon Ezzati

Dear Shawyon,

Sins in the Zoroastrian religion are not defined or specified. There is not a list of Dos and Don'ts. We follow the laws of our country/state/city; we follow the socially acceptable principles we have grown up with, and we also use our good mind to know how to avoid committing sins or performing evils. We are guided as children to not lie, steal, cheat or hurt anyone. These are basic principles of humanity and respect.

As Zoroastrians we believe in the balance of good and evil. When committing a sin you are increasing the evil in the world. No one person is above making poor choices in their lives; that is how we learn which is good and which is evil. When a sin is committed, the person committing the sin is greatly affected by that choice. They have made a choice to go against the path of righteousness. They have allowed their good mind to be altered by

bad choices and are no longer living true to their highest potential.

As read in the Gathas, it is said that "The evil thought and unworthy character of the sinful person are in truth the factors which bring about a sorrowful life and an uneasy conscience for the owner." (Yasna 31, Verse 20. Translation by Mobed Firouz Azargoshasb) When committing a sin, you are affecting your own peace of mind. Your future actions will determine how you forgive yourself and correct that negative choice you made.

Now, this might sound like you can go out and cheat on a test, steal, or commit murder and then donate money to charity to make it all ok. But it is not as simple as that. When we commit evil deeds or sin, we affect our consciousness with negativity. This negativity is what can cause us to live "sorrowful" and "uneasy" lives. No matter how much money you donate, your attempt to be a righteous person and follow the path of Asha (Highest truth), has been changed. It is up to you to right your actions by using your good mind. Your actions and words will return you back to a state of peace if you decide to make Good decisions and not bad ones.

To help you make better choices, the act of confessing your sins

or your bad thoughts, words, or actions to someone you trust or look to for wisdom can in fact help you correct the wrong you have made. Talking through our problems or our bad choices allows us to become more aware of how we think through our choices and how we can actively choose to correct what we have done or never to repeat it again. It is important that we communicate our hesitations and conflicts with those we trust. They cannot forgive us, as that is something we all must do for ourselves but they can help us return back to our practices of Good Thoughts, Good Words, and Good Deeds.

Nahid Dashtaki completed her master's in both Dispute Resolution and Public Policy from Pepperdine University in 2010. She received two Bachelor of Science degrees in International Relations and Comparative Literature from the University of California, Irvine. She has extensive international work experience in the Middle East and Asia. Nahid currently works as an Associate Ombudsman with the Los Angeles World Airports while also serving as the Assistant Secretary for FEZANA.



Perspective of a young Zoroastrian on impact of Zoroastrian Community in diaspora

By: Roxanne Varza

I remember stumbling upon an article ages ago in the New York Times about a Zoroastrian lady that was obsessed with match-making and finding Zoroastrian spouses for other Zoroastrians. Sure, a lot of religions are into this “inter-marriage” type of thing. But I found the article rather depressing, as it painted a somewhat pathetic image of our community to foreigners. Such a beautiful religion - with years of history and colorful customs and practices - reduced to an article on an unhealthy obsession with marriage. Plus, who would ever want to marry a Zoroastrian, I thought to myself. I certainly knew I didn’t.

I didn’t always feel that way about Zoroastrians. In fact, I think the religion itself is really one of the most beautiful religions in the world. I love the symbolism of the eternal fire we pray before, or the different elements that make up our Fravahar. I love that we pray in a language, Avestan, that dates back to the Iron Age (1200-500 BC). But a number of bad experiences really made it difficult for me to want to engage with other members of the community - and eventually led to me wanting to distance myself from Zoroastrianism altogether.

When I was a kid, my dad used to hold Zoroastrian classes on Sundays and a number of other kids would attend. These classes were incredibly important in my life for 2 reasons. First I desperately wanted to have a religion like my American friends, who went to church on Sundays or prayed before dinner at the table. I often didn’t understand why we didn’t do the same practices that they did, but eventually I grew to love how different and unique Zoroastrianism was. The second reason is because I think this is where I was able to learn the most about the religion itself - through prayers, stories, etc. Obviously as a child I may have not always loved sitting in class on Sunday, but it was

definitely where I gained the most exposure to the religion.

But years later, the practices and traditions of the religion would be overshadowed by what I considered to be an unhealthy Zoroastrian community. What I felt from the Zoroastrian community was often criticism and judgment - regardless of what I did. I felt like the community gossiped, like people could not genuinely be happy for another Zoroastrian’s success or happiness. I felt like there was an underlying theme of jealousy and competition - maybe more amongst girls than boys - and like people constantly wanted to be better than one another. It made it really difficult to feel comfortable being myself around other Zoroastrians. And as a result I found it difficult to trust Zoroastrians around me; I felt like I couldn’t take anything at face value. And naturally, certain situations never remained simply between those involved - but spread to extended families and friends. Therefore, small mistakes and misunderstandings resulted in rather ridiculous political drama.

Socially, everything about the community was exhausting and frustrating. So, as I entered my early teens, I began avoiding Zoroastrian events and gatherings altogether. I found myself struggling to like the religion as a result - even though the religion itself had nothing to do with my feelings towards the community. Therefore, what had once been a very strong Zoroastrian pride quickly transformed into a strong dislike for all things Zoroastrian.

Naturally, some of these elements are not unique to the Zoroastrian community but rather to Iranian communities. But as I did not know many Iranians that were not Zoroastrians, I began equating the two. What I knew as Zoroastrian, I also know as Iranian. It wasn’t until many years later that I would meet Iranians outside of the Zoroastrian community.

My rejection of Zoroastrian and Iranian culture was also somewhat increased by the events of September 11th and the way Americans began viewing Middle Eastern cultures and countries. I didn’t want to be associated with Iran anymore, I felt that the people around me didn’t find it beautiful or interesting but rather ugly and scary. Thus, I found myself wanting to erase this aspect of my identity. I also struggled to connect with the US during this time.

And so I began to gravitate towards other cultures, and ultimately moved abroad to France.

Ultimately, many years later, after having sufficiently distanced myself from these communities - and from the US - I found myself able to reconnect with my identity. With regards to Zoroastrianism, I now feel I am finally able to distinguish between the religion and the community. I love the history, the meaning, the simplicity, the messages and the practices of Zoroastrianism. I love being able to share such an ancient religion with people who don't know anything about it and are curious to learn. Sometimes I know the religion and the practices may not be coherent with today's world. But I still am able to find it truly beautiful. That said, I still struggle to want to feel a part of the community itself.

I do also feel that the community is a little obsessed with forcing the future generations to know and like each other - perhaps Zoroastrians feel this is crucial to keeping the religion alive. They organize events, classes - sometimes without any integration of Zoroastrianism at all - which is therefore nothing more than a social function. Instead, I think simply understanding the religion and knowing the history and teachings without necessarily being part of the Zoroastrian community may be sufficient enough to

give future Zoroastrians the knowledge they need to keep the religion alive in their hearts and minds.

But the community is a crucial part of the religion as well and it should not be ignored. In my opinion, the religion doesn't lack associations or anything like that. But the religion does potentially lack a solid community. I think it really comes down to every single individual and how they interact with one another. If that changes, I'm sure our religion will flourish for generations to come.

Roxanne Varza was born and raised in Northern California. She has an undergraduate degree in French Literature from UCLA and a joint master's degree in International Political Economics at Sciences Po Paris and the London School of Economics. She currently leads Microsoft's startup activities in France, running both Bizspark and Microsoft Ventures programs.

In April 2013, Business Insider listed her as one of the top 30 women under 30 in tech.

She has co-founded the French and British chapters of Girls in Tech and is the co-organizer of the Failcon Paris conference. More recently, she co-founded Tech.eu, a European tech publication.

She has spoken, moderated, mentored and judged numerous startup events and programs throughout Europe and also helps European startups with content and communications. Roxanne is trilingual, and an epilepsy advocate



A REPORT ON HELPING UNDERPRIVILEGED WOMEN (OMID FOUNDATION)

By: Manijeh Mahmoodzadeh



As Zoroastrians, we are used to the idea of gender equality. We are raised with the firm conviction that men and women are of equal worth and ability, deserving of equitable treatment. This

is undoubtedly one of the unique strengths of Zoroastrianism and, as a young woman, I am deeply privileged to belong to a community with this mindset. However, our comfort with the abstract idea of gender equality may lead us to take for granted what women's rights actually mean in the context of everyday life. How does the be-

lief in equality for all men and women translate into the everyday practice of Zoroastrians?

As a recent college graduate--with one foot stuck in the domain of ideology and one foot extending into the realm of practicality--I became increasingly intrigued by feminist schools of thought and the ways in which gender barriers extend into the world via our actions. I decided to satiate this curiosity by volunteering at an organization dedicated to bettering the quality of life among marginalized women. I was immediately drawn to The Omid Foundations after watching *The Glass House*, a documentary film following the lives of four teenage girls trying to survive on the streets of Tehran who find refuge at the Omid-e-Mehr centers. Upon researching their philosophy of empowerment, I was hooked: I began making travel plans immediately (luckily for me they were happy to staff a wanderlusting yoga teacher fluent in English). Little did I know, the next months that followed would be completely life-changing and would open my eyes to issues of patriarchy, socioeconomic privilege, racism and human rights that I was

never aware played such an important role in the lives of many Iranians.

Scattered amid the hallways of Omid-e-Mehr, groups of girls are huddled together sipping tea and chatting excitedly. There is a feeling of warmth in the air as students shuffle in and out of various social workers and teachers' offices, some seeking guidance and others just catching up. Between the students, professional and service staff at the center, it feels like everyone here is part of one big family. The atmosphere is genuinely contagious, to say the least; I never expected to be greeted by so many hugs and smiles every morning. The social stigma here in Iran is that underprivileged youth tend to be poroo, needy and ill-mannered. However, I have found nothing but the opposite: charming, polite young women with open hearts and noble dedication. Many of these girls travel from far and wide (some with daily commutes of over two hours) to access the services provided by the Omid Foundations.

At 9:00, the giggles are drowned out by the ringing of the morning bell and the groups disperse, hurrying off to their first classes of the day. Instruction here revolves around a model of holistic education in which students benefit from classes on a variety of well-rounded subjects, including English, computers, physical education, and arts. The center also offers three flagship courses which utilize cognitive-behavioral psychology to teach identity awareness, engage students in a critical discussion of lifestyle topics and analyze their beliefs and behaviors in terms of self-development goals. The girls also benefit from a variety of alternating workshops, such as stress management, photography, journalism, gender health and safety, and yoga. However, what is perhaps most interesting about the program is the style in which these classes are taught: the staff and educators are completely intentional in their approach to empower their students with the information they provide. There is some lecture, but mostly discussion and active participation.



Experiences of one another this progressive method is more adaptable and helps to tailor education to the students' needs. Classes involve hands-on activities

Educators here employ a bidirectional model of learning in which the students and teacher learn from the opinions and

and projects, and knowledge is always applied to real-world scenarios. There is a focus on the relativity of life and its interpretations;



when responding to opinions, teachers always validate the student's viewpoint, rather than suggest an answer may be right or wrong. In this sense, the educator plays a more mentor-like role in students' lives while encouraging them to trust their own feelings and opinions.

In the months I spent at the Omid Foundations, I've come to love and admire young Iranian women and their valiant spirits. It goes without saying that the Omid Foundation centers are at the forefront of youth development practice--they achieve dramatic results and are widely renowned for their methodologies in the field of women's development. One must ask, what makes this center so powerful? I believe it is their implementation of their core beliefs through their dialogue and actions. Just as we Zoroastrians aim for integrity in our good thoughts, words and deeds, the Omid-e-Mehr staff realize that it is not enough to simply believe in the inherent truth of gender equality. They make a deliberate point to directly communicate to young women their worth and potential and ensure that their everyday actions treat girls with the autonomy they deserve. By encouraging girls to find their own voice and make their own decisions, we are not only expressing our own good thoughts, words and deeds but also enabling the marginalized to live their own thoughts, words and deeds. In this realization, I found the answer to my earlier question. But this understanding has led me to further wonder... Do my words uplift and empower the women around me? Do my actions give strength and freedom to the women they impact? These new speculations, however, do not require a tangible answer; they require a life-long dedication to righteousness and continued effort toward equality for women. I hope you will consider these same questions when interacting with your sisters, daughters, wives, friends and the cherished women in your life. When we invest in the equitable treatment of women, we are contributing to a more just future for all people.

Manijeh Mahmoodzadeh is a doctoral student in Positive Developmental Psychology at Claremont Graduate University. She aims to research factors that contribute to the thriving of young people, with a specific interest in the experience of adolescent girls and minority groups. Manijeh hopes to implement community programs which serve at-risk young women through research-based interventions in conjunction with traditional contemplative practices, such as yoga. She has previously worked with Iranian diaspora youth programs The Society of Persian Sisterhood and Iranian Alliances Across Borders.

PUBLICIZING THE RELIGIOUS & CULTURAL GENOCIDE OF ZARATHUSHTIS

By **Maneck N. Bhujwala**

Every year the Jewish World Watch organization holds “Walk to End Genocide” events in various cities, with booths manned by different groups and individuals to draw attention to genocides occurring throughout the world and to remember the suffering of humanity in past genocides. The objective of these events is not to harbor hatred but to prevent genocides in future.

As president of the Greater Huntington Beach Interfaith Council (GHBIC) that has over thirty paid members representing various faith groups, and holds its own events to bring together different ethnic and religious communities for mutual education and support, I attended the Walk to End Genocide event held in Fountain Valley Park on April 6, 2014, in order to show our support.

However, unlike my attendance in the past, I thought about educating the attendees about the religious and cultural genocide of my own Zarathushti (Zoroastrian) community in their homeland of Iran after the Muslim Arab invasion of seventh century A.D., that remains mostly unknown today. So, I contacted Dr. Daryoush Jahanian, M.D. of Kansas City, Kansas to ask for a copy of his article “The History of Zoroastrians After Arab Invasion” which he had also presented at the North American Zoroastrian Congress in San Francisco, California in 1996 and the World Zoroastrian Congress in Houston, Texas in 2000-2001.

After receiving the article from Dr. Jahanian, I asked Ms. Shida Anoshiravani of the California Zoroastrian Center, if the Center’s office can print out some copies, to which she agreed. After getting some copies from Ms. Parvin of CZC, I also made more copies of the critical part of the article at a local print shop. Moreover, I prepared two cardboard placards with the words:

GENOCIDE OF ZOROASTRIANS
(FORCED CONVERSIONS, PERSECUTIONS)
AFTER ARAB MUSLIM INVASION OF IRAN
At the Walk to End Genocide event, I placed the two

placards on two sides of the booth (which I shared with another group), and put copies of the article on the tables. To those who visited the booth I talked about the genocide and gave out the printed copies. When I was introduced to the public as president of GHBIC, I expressed my support of the event and explained the importance of holding it in order to educate the public so that we may prevent such horrors from happening in the future. I mentioned that my own Zoroastrian community had suffered genocide in Iran after the Arab Muslim invasion of Iran around 630 A.D., with wholesale massacres, forced conversions, and persecution over the centuries. I pointed out that recent genocides in history have been recorded, but such atrocities of earlier history were not recorded as well and are therefore not well known in the world. Afterwards, I walked around distributing copies of Dr. Jahanian’s article, and answering questions. I received several positive comments about my talk on the microphone.

Recently, I saw a documentary on public television, “My son shall be an Armenian” which educates the public about the genocide of Armenians by the government of Ottoman Turkey, between 1915 and 1923, with pictures and narration on site. The narrator mentioned as one of the objectives to ensure that future generations of Armenians living overseas would remember their past history and maintain their Armenian identity. I hope our Zarathushti community would take advantage of such events to remember their own ancestors who suffered in Iran, and educate the general public about the atrocities committed.



Maneck Bhujwala was born in Bombay, India. He got his Bachelor in Engineering from India, and M.S. and

M.B.A. in USA. He co-founded the Zoroastrian Association of California in Los Angeles in 1974, and Zarthushti Anjuman of Northern California in 1980. He currently works as a licensed real estate consultant, serves the community as a priest, and is Vice-President of the Greater Huntington Beach Interfaith Council. Maneck has contributed articles in FEZANA Journal and WZO’s Hamazor magazine, and coordinated religion classes for adults. He also transliterates and translates the Shahnameh to English poetry form and distributes a page a month on the internet with Persian, Gujarati and English versions. Maneck lives in Huntington Beach, and near their Attorney daughter Shehnaz who lives in L.A.

Editor's Note: Featuring a column by Mr. Shahriar Shahriari called a "Letter to my son" for our youngsters and the young at heart to help them in situations that arise in their lives

Give it
some
time!

Dear Son,

About a month ago, when we were planting the little tomato seedling, you asked where are the tomatoes? And I said give it some time. Now about a month later, you can see the little green tomatoes, which still need to ripen in the sun. So we give them some time, and before you know it they will be ready for picking.

When you were given the note sheet for your violin audition, the first time you played it, well, frankly, it was awful. At first you panicked and were very much discouraged. I told you to give it some time and practice some more. Well, a couple weeks later and really not after a lot of practice, your audition sounded pretty good.

I remember the other day you were hungry and asked me if I could make you a burger. I started with the burger and in less than a minute you were asking me if it was ready. I realized that you were hungry, but all I could tell you was to give it some time.

I realize that in this day and age, we are used to having everything right there, when we want it. But life needs time to nurture and everything needs to go through its process to mature. It does not matter if it is plants growing, music playing, food cooking, letters like this one being written, or sons like you growing up to become a man. There is always a process.

So become comfortable with the fact that sometimes, the best thing you can do is nothing – to just give it some time, and let the process take care of itself.

Much love
Shahriar
May 14, 2014

Shahriar Shahriari was born in Iran was educated in England and Canada. He lives with his wife Mahboobeh and son Soroush in Los Angeles, California. Shahriar has authored the book "Thus Spoke the Real Zarathushtra", produced the DVD "Domains of Belief", and is the creator of www.Zarathushtra.com web-site. More information on Shahriar and his works can be found on his web-site.



Ardeshir Goodarz Jahanian,¹ 1907-1993 A Pillar of Iranian Zarathushti Community

By: Dr. Khosrow Esfandiar mehrfar

Ardeshir Jahanian was born in 1907 to Goodarz and La'al Jahanian, in the city of Yazd, Iran. His father was one of the five brothers who founded the Jahanian Trade Center in Yazd. Later they opened



Ardeshir Jahanian delivering a speech on influence of Zarathushtra's message in ancient world, Tehran University, 1968



a branch in New York and the notes of the trade center were accepted by the business community as bank notes. All five brothers were active members of the community.

At the time when the Zarathushtrians had no civil rights and were daily harassed and persecuted, the Jahanians fought and stood against the Moslem fanatics. They stood up to the government officials, who saw it right to exploit and plunder the impoverished and beleaguered Zarathushtrians of Iran.

Soon after the unfortunate bankruptcy of their father and their uncle, the four Jahanian brothers, Shah-Ja

han, Fereidoun, Ardeshir and Mehraban settled in the capital city of Tehran. They had learned from their family history that unity generates success.

They established several business centers, an asphalt company, cement, mosaic, and leather and ice factories and became active in agriculture.

In 1948 they founded the Goodarz Hospital, a non-profit foundation in Yazd and employed an Austrian and a German physician. Patients from many cities in the south would travel to Yazd to receive better treatment. Later they annexed La'al Maternity Center and a school for training nurses and medical staff. They established endowments for the treatment of needy patients, regardless of religion and ethnicity. During the Iran-Iraq war many wounded Iranian soldiers were treated at the Goodarz Hospital in Yazd. Ardeshir Jahanian delivering a speech on influence of Zarathushtra's message in ancient world, Tehran University, 1968.

Ardeshir had great interest in the Zarathushtrian religion and affairs of the community. He served in the religion committee of the Tehran Anjuman and edited the Hookht magazine, until its publication was ceased by the Islamic government. Ardeshir was the main force behind Hookht and its high prestige and credibility among all readers of the time and was instrumental in its successful continuation against all odds and hardships facing before and specially after the revolution.

He authored several books relating to Zarathushtrian religion and history with the following titles: "The Seven Articles," "The Twenty One Articles" and "The Religion of the Achaemenids."

In 1961, he was elected to the board of the Tehran



Ardeshir Jahanian and brothers (right to left): Shah-Jahan, Feridun, Ardeshir, and Mehraban

Zarathushtrian Anjuman and served as its vice president. In 1962, at his initiative, for the first time, Zarathushtrian representatives from different countries attended the first World Zarathushtrian Congress in Tehran, Iran. The second World Zoroastrian Congress in Bombay followed a few years later, and that tradition has continued to this day.

Ardeshir was a lecturer at many of those congresses. In 1991 UNESCO organized an international congress to glorify the Iranian national poet Ferdowsi. Ardeshir was a guest speaker there and later on he published a book entitled "Ferdowsi's Advises." He dedicated this book to the memory of his beloved wife, Sarvar Sarfeh-nia who had passed



A Family photo of Ardeshir Jahanian, wife Sarvar and their children, Tehran, 1953

away two years earlier.

In the aftermath of the Iranian revolution of 1979, Ardeshir remained a Zarathushtrian activist. He often met Islamic government officials and helped to solve difficult issues. As he used to say, "Always after our negotiations with the Moslem clergy we came out of the meetings with full hands."

On January 21, 1993 Ardeshir Jahanian succumbed to heart failure after a surgery. The community mourned his loss. Doctor Mobed Jahangir Oshi-

dari, the past president of Iran's Mobed Council in his remembrance stated, "The Zarathushtrian community of Iran has lost its pillar."

Ardeshir Jahanian had a great passion for his community and they deeply felt his loss. Arbab Ardeshir was survived by three sons, five daughters, seventeen grand children and seven great grand children. They are all well educated and well settled.

He will always be remembered as a Zarathushtrian activist, lecturer, writer and a community leader who made a positive impact on the lives of many Zarathushtrians in Iran with an open arm and with

strong loving helping hands.



Tehran, 1980: Recipients of Zarathushtrian Community Lifetime of Service Award - from left to right, Mr. Feridon Zartoshty, Mr. Soroush Lohrasp (educator), and Mr. Ardeshir Jahanian

¹ The valuable input from Dr. Daryosh Jahanian, a founding member of the Zarathushtrian Association of Kasas is acknowledged. Daryosh is the second son of Arbab Ardeshir Jahanian and an accomplished North American Zartoshty community activist and scholar in addition to his distinguished medical career. The tremendous help and guidance of Dr. Mehrborzin Soroushian is hereby acknowledged, without which this article would not have been possible.

Dr. Khosro E. Mehrfar was born in Tehran, Iran. He moved to U.S. in 1979 to pursue his higher education. Dr. Mehrfar has served the Zarathushti community in many capacities. He lives in Southern California with his family.

G·r·a·d·u·a·t·e·s

noun 'grajooit/ 1. a person who has successfully completed a course of study or training



POST GRADUATE DEGREES:

Omid Mazdiyasi

M.S. Civil Engineering Water Resources
University of California, Irvine

Romtin Parvaresh

Doctor of Juris- Law School
University of Southern California

Raeika Ravani

Doctor of Juris- Law School
University of Windsor,
Ontario, Canada

Mahsa Ostowari

B.S. Environmental Science/
Minor in Conservation Biology
University of California, Los Angeles

Homa Rahnamoun

B.S. Bioengineering: Biotech
University of California, San Diego

Darius Roohani

B.S. Theoretical Physics
University of California, Berkeley

Ashkan Salamatipour

B.S. Molecular Environmental Biology.
University of California, Berkeley

Arya Keshavarzian

Biology
University of California, San Diego

Layla Mazdiyasi

Psychology and Business
University of California, Berkeley

Sayna Rahnamoun

Biological Sciences
University of California, Irvine

POSTGRADUATE ADMISSIONS:

Arya S. Afshari

PhD in Physics
University of Iowa

Omid Mazdiyasi

PhD Civil Engineering Water Resources
University of California, Irvine

UNDERGRADUATE ADMISSIONS:

Auryana Faramarzi

Undeclared
University of California, Berkeley

Arash Goshtasbi

Animal Science
California Polytechnic State University
San Luis Obispo

Anita Jamshidi Kalantari

Undecided/ Undeclared
University of California, Riverside

UNDERGRADUATE DEGREES:

Roya Behmardian

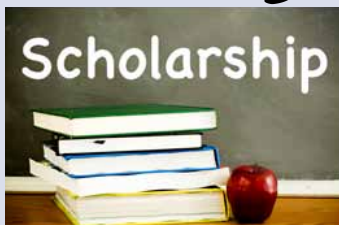
B.A. Psychology/ Minor in Education
University of California Los Angeles

Arman Mazdiyasi

B.S. Electrical Engineering
University of California San Diego



Scholarship



In honor of *Ravanshaad Dr Houshang Khatibi*,

\$5000 has been dedicated as scholarship for five deserving Zoroastrian undergraduate and graduate students. Deadline for applications is September 1st, 2014

To be eligible you must be a full time university student. Submit the following documents for consideration to:

California Zoroastrian Center 8952 Hazard Ave. Westminster, CA 92683

- Resume and transcripts
- Describe financial need
- Future education/career plans
- List of past community service